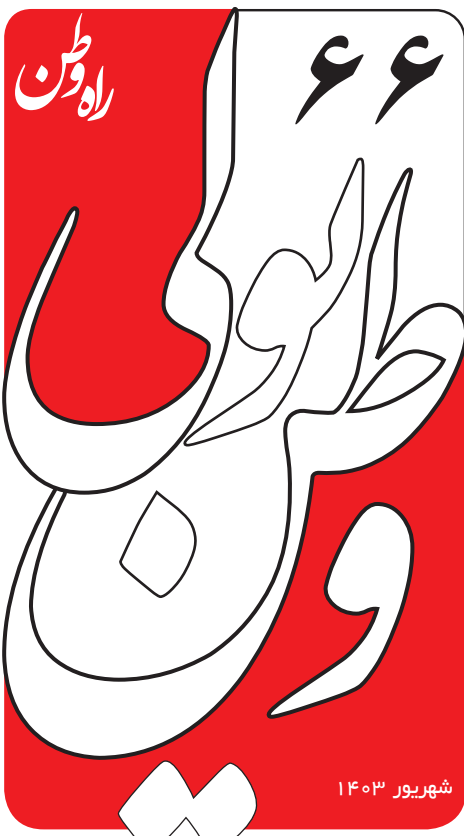


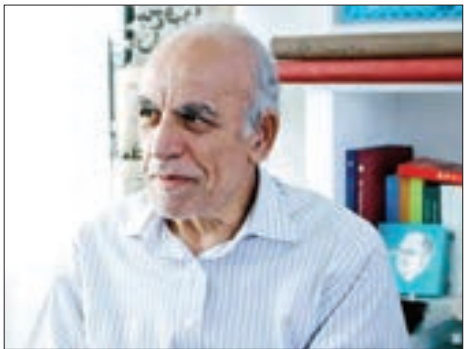


ماه نامه فرهنگی وطن بولی |
سال نهم | ۸ صفحه | ۳۰,۰۰۰ تومان

علی عبدالعلی‌زاده وزیر مسکن
رئیس ستاد انتخاباتی پزشکیان:

با استاندار بومی مخالفم

هر ایرانی در هر نقطهٔ ایران بومی است



آنچه به کس نتوان گفت

دولت هیچ تکلیفی برای توسعه زبان‌های محلی ندارد

هویت‌سازی‌های کاذب
و میراث ادبی نظامی گنجهای
شاعر دزدی

کریدوری که ژئوپلتیک ایران را
تهدید می کند

دالان تورانی ناتو
ایجاد نخواهد شد

شیخ محمد خیابانی
مبارزی وطنخواه در راه حاکمیت ملی:

هدف قیام من
عظمت ایران است

زمینه‌های قرارداد آخال
از جنگ هرات تا جنگ مرو
ایران چگونه
حاکمیت روسیه بر
ماوراءالنهر را پذیرفت؟



جوشش خون ایرانی‌ت

باز هم نمایش موسیقایی سی صد وباز هم ایران

در سال‌های اخیر بیش از گذشته، «ایران» به موضوع کنسرت نمایش‌های هنری بدل شده است. برادران پورناظری یعنی سهراب و تهمورس پورناظری به‌عنوان یکی از مجرب‌ترین استادان و هنرمندان موسیقی ایران دراین‌باره ایفاگر نقش اثر گذار و ویژه‌ای هستند در سال

۱۳۹۶ کنسرت نمایش سی با هنرنمایی سهراب پورناظری و آواز همایون شجریان توجه بسیاری از هنردوستان و علاقه‌مندان را به خود جلب کرد. این نمایش موسیقایی توانست رکورد بالاترین بازدیدکننده را به نام خود ثبت کند. پس از آن در سال ۱۴۰۱ نمایش سیصد اجرا شد که با هنرنمایی گروهی از هنرمندان کشور مخاطبان درخورتوجهی را به خود جلب کرد و زمان پخش برنامه بارها تمدید شد. از خردادماه امسال نیز سری جدید نمایش موسیقایی سید با هنرنمایی تعدادی از هنرمندان کشور در کاخ موزه سعدآباد در حال اجراست و تاکنون به جز وقفه ایام محرم این اجرا همچنان با استقبال علاقه‌مندان روبه‌روست. طراحی مناسب صحنه‌ها و دکور، روایت و قصه مناسب و بازی خوب هنرمندانی مانند نوید محمدزاده، بهرام رادان و بهرام افشاری و بانو گوهر خیراندیش و قطعات دلپذیر موسیقی از جمله نقاط قوت این اثر هنری است. داستان این نمایش موسیقایی درباره هجوم مغول به شیراز و تخریب تخت جمشید و تصاحب جام جم است که با مقاومت مردم شیراز روبه‌رو می‌شود. در لابه‌لای داستان نیز موسیقی هنرمندانه‌ای بر جذابیت حال‌وهوای نمایش می‌افزاید. اگر تأکید شود که از ابتدا تا انتهای برنامه نمایشی و موسیقایی این کار فاخر یعنی سیصد گات، همچنان ایران و منافع ملی ایرانیان و پاسداشت زبان تمدنی و فرهنگی و ملی یعنی زبان فارسی مورد توجه قصه و نمایش و موسیقی این اثر هنری است، سخنی به گزاف گفته نشده است. گوران، رحمتیان، پورناظری‌ها در کنار بازیگران برجسته سینمای کشور نیز به‌خوبی از عهده به‌رحام رساندن اهداف این اثر هنری برآمدند. بازی عالی نوید محمدزاده در نقش فردوسی که در رستاخیزی از خاک برآمده و دل‌نگران ایران و زبان فارسی است، از بخش‌های به‌یادماندنی این اثر هنری است. استقبال موج گسترده تماشاگران از سیصد گات، نشانه‌ای از موفقیت این برنامه در جذب گسترده مخاطبان است. در بخش‌هایی از نمایش قوم مهاجم و خون‌ریز مغول به صورت نمادین به شکل مفتونان گرگ خاکستری نمایان می‌شود؛ نمادی که در تاریخ معاصر در کشوری همسایه با ترور و آدم‌کشی و رویکرد فاشیستی و با افراط در پی رواج ایدئولوژی الحاق گرایانه فعال شد و هرچند نتوانست به‌گفتار مسلط بدل شود اما اثرات این جریان به دیگر جریان‌های الحاق‌گرا نیز سرایت کرد. این نمداسازی به‌خوبی دل‌مشغولی نویسنده و کارگردان و عوامل سیصد گات را نشان می‌دهد. افراط‌گری قومی با استفاده از سستی دست‌اندرکاران در توجه به بنیان‌های انسجام ملی و هویت ملی در عرصه‌های فرهنگی و آموزش و پرورش فرصت و مجالی یافته تا منافع ملی را نشانه رود و بدر نفرت بکار، هرچند دیرپایی تاریخ و فرهنگ این دیار و تنومندی بنیان‌های همزیستی ایرانیان موجب شده تا اقدامات مذبح‌خانه ضد ایرانی نتواند جای خوش کند اما نگرانی درباره فعالیت‌های ضد ایرانی موضوع بااهمیتی است که در این اثر نمایشی بر دل می‌نشیند و مخاطب را متوجه این‌همانی‌ها و این تشبیه می‌کند.

در سال‌های گذشته، اعلام بازخوانی صوتی یک اثر ضد ایرانی از طرف یکی از هنرمندان کشور موجب بروز نگرانی‌هایی دراین‌باره شد، اما بازی با احساس جدی نوید محمدزاده در نقش فردوسی مانند آبی زلال موجب شد تا آن گمانه به هیچ بدل شود. نوید محمدزاده در نقش فردوسی با چنان حرارتی از ایران و ایرانیان و زبان فارسی گفت که تماشاگران بی‌شمار این اثر فاخر را بارها به وجد آورد. پورناظری‌ها به‌ویژه سهراب پورناظری با خلق چنین آثار هنری به سهم خود نقش مشهودی در تحکیم انسجام و همبستگی ملی ایفا کرده و ایفا می‌کنند. به این ایران‌دوستان هنرمند پیشنهاد می‌شود برای جذب مخاطبان بیشتری از میان اقشار مختلف اجتماعی و نیز اجرای برنامه در دیگر نقاط ایران برنامه‌ریزی کنند تا بیش‌ازپیش چنین آثار فاخری بتواند در سطوحی وسیع‌تر مخاطب بیابد. در غیاب توجه رسانه ملی که درباره چنین تولیدات هنری فاخر راه سکوت در پیش گرفته و قاب تلویزیون را به جای همدلی ملی به عرصه‌ای برای پیشبرد اهداف سیاسی بدل کرده، آثاری مانند سیصد گات بار سنگینی بر دوش گرفته‌اند. عوامل نمایش موسیقایی سیصد و دست‌اندرکاران این اثر نمایشی قدم در راهی سخت و دشوار گذاشته‌اند و تا اینجای کار با استفاده از ظرفیت‌های هنر اصیل موسیقی ملی و ایرانی و موسیقی نواحی و نیز همراهی هنرمندان کشور درخشیده‌اند. امید است در ادامه راه نیز این سنت نیکو را استمرار دهند و همواره پیام‌آور همدلی و صلح و وطن‌خواهی باشند.

جامعه بین الملل نیستند و یا اینکه جمهوری اسلامی ایران به این اسناد نیپوسته یا با حق تحفظ آن‌ها را پذیرفته است و در برخی از این اسناد نیز مضمون سند اساسا برخلاف شرایط ایران است و شامل ایران نمی‌گردد. اساساً می‌توان گفت در سطح جهانی، حتی یک معاهده ی بین المللی نیز وجود ندارد که به طور گسترده به آنچه که حقوق زبانی نامیده می‌شود اختصاص یافته‌باشد و مقررات مربوط به این مسأله را باید در اسناد و معاهدات پراکنده ای یافت که ذیلاً بررسی می‌گردند. اما پیش از آن باید خاطر نشان کرد که برخی افراد از اعلامیه ی جهانی حقوق زبانی یا اعلامیه ی بارسلون به عنوان سندی معتبر و لازم‌الاجرا یاد می‌کنند که حقوق زبانی را تحت پوشش قرار داده است و این درحالی است که این سند، اعلامیه غیررسمی از سوی برخی نهادهای مدنی است و در هیچ یک از مجامع بین‌المللی از جمله یونسکو به تویب نرسیده است و بنابراین محلی از اعراب ندارد. یکی از مواد مورد استناد قوم‌گرایان ماده ۲۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۹۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد است که در مورد جوامع و گروه‌های تحت استعمار و تحت تبعیض است و اشعار می‌دارد: «در کشورهایی که اقلیت‌های نژادی، مذهبی و یا زبانی وجود دارد، افرادی که متعلق به این اقلیت‌ها هستند را نباید از حق تشکیل اجتماعات با اعضای گروه خود و (نیز) بهره مندی از فرهنگ و اظهار و انجام فرایض مذهبی و یا کاربرد زبان خودشان، محروم نمود.»

علاوه بر آنکه هیچ یک از گروه‌های زبانی و گویش‌های متعدد ایرانی اقلیت نیستند و از ابتدای شکل گیری هویت ایرانی از عناصر مقوم و شکل دهنده هویت ایرانی بوده و هستند و نمی‌توان به هیچ یک از آن‌ها اطلاق اقلیت کرد و علاوه بر آن همه این گروه‌ها در انجام فرایض و استفاده از زبان آزادی کامل دارند و این اصل هیچ اشاره ای به آموزش زبان در مدارس ندارد. اصل دیگر مورد اشاره قوم‌گرایان ماده ۳۰ کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ مجمع عمومی سازمان ملل است که تصریح می‌کند: «در کشورهایی که اقلیت‌های بومی، مذهبی یا زبانی یا افرادی با منشأ بومی وجود دارند، کودک متعلق به این گونه اقلیت‌ها یا کودکی که بومی است نباید از حق برخورداری از فرهنگ خود، برخورداری از مذهب خود و اعمال آن یا استفاده از زبان خود به همراه سایر اعضای گروهش محروم شود.» باز هم از متن مشخص است که این اصل در رابطه با جوامع بومی تحت استعمار نظیر بومیان استرالیا و بومیان سرخیوست آمریکا و... است که مهاجرین استعمارگر اکثریت غالب جوامع را پیدا کرده و جوامع بومی را از بین برده و تحت ستم قرار داده اند. باز هم در متن این اصل هیچ اشاره‌ای به آموزش زبان در مدارس نشده و خرده فرهنگ‌های ایرانی از کلیه حقوق و آزادی‌های اشاره شده در این اصل برخوردار هستند.

سند دیگری که قوم‌گرایان گاه به آن اشاره می‌کنند اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، دینی و زبانی مصوب ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد است و از آنجایی که این

سند در قالب اعلامیه تدوین شده فاقد ارزش حقوقی و قانونی الزام آور است و رعایت آن تنها دارای ارزش و اعتبار اخلاقی و سیاسی است و در زمره اسناد غیر الزام آور حقوق بشری طبقه بندی می‌شود با این وجود متن اعلامیه نیز در ماده ی ۲ از آزادی اقلیت‌ها در کاربرد زبان یاد کرده که در ایران کاملاً مراعات می‌گردد. بند ۳ ماده ۴ این اعلامیه آمده است: «کشورها باید هرگاه امکان دارد، اقدامات مناسبی انجام دهند تا اشخاص متعلق به اقلیت‌ها بتوانند فرصت‌های کافی برای یادگیری زبان مادری خود یا آموزش دیدن به زبان مادری خود را داشته باشند.» همچنین در بند ۴ همین ماده آمده: «کشورها باید هرکجا مناسب بود، در زمینه ی آموزش تدابیری به عمل آورند تا آگاهی از تاریخ، سنتها، زبان و فرهنگ اقلیت‌های موجود در سرزمینشان را تشویق کنند.» همانگونه مشخص است عبارات «هرگاه امکان دارد» و «هر کجا مناسب بود» کاملاً جنبه توصیه‌ای دارد و در بند ۲ این ماده آمده است که ایجاد شرایط مساعد مورد نظر، نیایستی موجب تخطی از قوانین ملی یا معیارهای بین المللی شود و بنابراین، در صورت تخطی مقررات ذکر شده در ماده ۴ اعلامیه از قوانین داخلی یک کشور، دولت آن کشور الزامی به رعایت این مقررات ندارد.

همانگونه که مشخص شد اسناد بین المللی مورد اشاره بی ارتباط به وضعیت ایران و فاقد ارزش حقوقی هستند و تنها سند و اصلی که می‌تواند مورد استناد قرار گیرد اصل پانزدهم قانون اساسی است: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران، فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این خط و زبان باشد. ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

تکلیف دولت به آموزش زبان‌های محلی و فرائز از آن آموزش به زبان‌های محلی نه تنها در راستای اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی نیست بلکه برخلاف این اصل است. نکاتی که می‌توان از اصل پانزدهم قانون اساسی در این باره استنباط کرد به شرح ذیل است:

تدریس در مدارس و دانشگاه‌ها و هرگونه مجامع رسمی باید به زبان فارسی باشد آموزش به زبانی غیر از زبان فارسی (از جمله زبان‌های محلی و قومی) غیر مجاز است آموزش زبان‌های محلی و قومی مجاز نیست آموزش «دبیات» زبان‌های محلی و قومی در کنار زبان فارسی و به زبان فارسی «آزاد» است، اما دولت الزامی بر این کار ندارد در نهایت می‌توان گفت دولت می‌تواند امکان آموزش «دبیات» زبان‌های محلی و قومی را با هزینه و اختیار خود افراد و به زبان فارسی و با محتوای مورد تایید فراهم آورد و آموزش «دبیات» زبان‌های محلی را نمی‌توان و نباید به عنوان درس اجباری به افراد تحمیل کرد و آنان «آزاد» هستند با پرداخت هزینه به یادگیری ادبیات زبان‌های محلی و قومی بپردازند.



احسان هوشمند



داود دشتبانی

هر ساله با نزدیک شدن اول مهر و بازگشایی مدارس جریان و افراد قوم‌گرا با استناد غلط به اصل ۱۵ قانون اساسی ادعاها و مطالبی را در رابطه با تدریس زبان‌های محلی یا تدریس به زبان‌های محلی بیان می‌کنند و خواسته‌های غیرقانونی خود را ذیل مطالبه اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی بیان می‌کنند.

نخست باید در نظر داشت که در میانه این همه مشکلات و مطالبات اقتصادی و اجتماعی طرح چنین موضوعی خواسته و مطالبه عمومی ملت ایران حتی در مناطق قومی نیست، نظرسنجی‌ها و پیمایش‌های علمی نشان داده که خواسته برخورداری از آموزش به زبان‌های قومی پایگاه اجتماعی چندانی ندارد و این مطالبه عمومیتی میان اقوام ایرانی ندارد و تنها برخی فعالین سیاسی با نیت‌ها و اهداف دیگر با پروپاگاندا و بزرگنمایی پیگیر چنین مطالبی هستند. فارغ از این موضوع در طرح این ادعاها تعبیر و استناداتی برخلاف قانون اساسی و تعهدات بین المللی مطرح می‌شود.

ادعاهای مطرح شده درباره اصل ۱۵ قانون اساسی در محتوای خود دارای ایرادات اساسی هستند. در ابتدای امر باید دانست که تعبیر زبان مادری اصطلاحی غیر حقوقی و کاملاً سیاسی است و با هدف تحریک احساسات قومی مورد استفاده قرار می‌گیرد و تعبیر صحیح و بدون سوگیری استفاده از عبارت زبان‌های محلی است. استفاده از تعبیر زبان مادری و انحصار آموزش «به» زبان مادری کاملاً برخلاف اصل پانزدهم قانون اساسی است که تصریح می‌کند «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد.» براساس متن صریح این اصل قانون اساسی «آموزش زبان مادری» نیز مجاز شمرده نشده است بلکه اصل ۱۵ قانون اساسی در ادامه «استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد» شمرده است. همانگونه در متن اصل ۱۵ به روشنی اشاره شده «تدریس ادبیات زبان‌های محلی و قومی در کنار زبان فارسی» آزاد است؛ قانونگذار به درستی میان تدریس زبان و تدریس ادبیات فرق قائل شده و تنها تدریس ادبیات زبان‌های محلی و قومی را آن‌هم در کنار زبان فارسی مجاز دانسته است یعنی تدریس ادبیات زبان‌های محلی و قومی نیز نمی‌تواند مطلق و بدون استفاده از زبان فارسی باشد.

قوم‌گرایان مدعی گاهی علاوه بر اصل ۱۵ قانون اساسی به مفاد برخی اعلامیه‌ها و اسناد اشاره می‌کنند که یا شکل اعلامیه و غیر رسمی دارند و سند الزام آور حقوقی برای اعضای



سازمان کشورهای ترک از ابداع خط الفبا جدید برای زبان ترکی خبر داد. احسان انتظاری فعال فضای مجازی در این باره نوشت: «در سال ۲۰۲۴ برای دنیای جعلی و خیالی «تُرک» الفبا جعل می‌کنند. زبان ترکی، هرگز زبان تمدنی، ادبی و دیوانی نبوده که هیچ، حتی زبان نوشتاری هم نبوده است. لذا متن ارزشمند و گذشتاهی ندارد که گسستی از آن رخ دهد. مدام الفبا عوض می‌کنند و آبی از آب تکان نمی‌خورد.» سالار سیفالدینی روزنامه‌نگار و پژوهشگر نیز در فضای مجازی نوشت: الفبای جدید تُرکی با خلاقیت بسیار و کاملاً متفاوت با الفبای لاتین اختراع شده است! اما این تب مضحک تغییر الفبا از کجایم؟ آید؟ اولین بار فتحعلی آخوندزاده، کارمند دولت روسیه تزاری و متحددمآب، ایدهٔ تغییر الفبا را مطرح کرد. می‌دانیم که تغییر الفبا در تمدن‌های بزرگ نوعی گسست از قدیم و ورود به دوران جدید نیز هست. برای همین در ایران عصر قاجار و پهلوی کسی ایدهٔ تغییر الفبا را جدی نگرفت زیرا انتقال کتاب‌های مهم تمدن ایرانی و نیز سنت فرهنگی عظیم ایران به الفبای لاتین ممکن نبود. تصور کنید شاهکارهایی مثل کلیله و دمنه، شاهنامه فردوسی،

کریدوری که ژئوپلتیک ایران را تهدید می کند

دالان تورانی ناتوا ایجاد نخواهد شد

طرف در خصوص منطقه سیونیک دانسته و تاکید کرد که موضع کشور ش، عبور کریدور زنگزور از این منطقه و سپردن امنیت و کنترل کامل ان به نیروهای حافظ صلح روسیه است. لذا آنچه در حال حاضر، با آن مواجه هستیم، اتخاذ موضع رسمی روسیه در خصوص کریدور زنگزور است که در تضاد کامل سیاست‌های منطقه‌ای ایران در خصوص این کریدور قرار دارد. در همین حال، نشریه‌های آذربایجان مانند Aze.media ووب سایت تحلیلی کاسپین نیز،،به موافقت پوتین با ساخت کریدور ریلی زنگزور که نخجوان را با عبور از خاک ارمنستان به خاک جمهوری آذربایجان و ترکیه متصل می‌سازد، خبر دادند. چه آنکه سفیر ترکیه در ایران نیز در خصوص هدف این کشور در قفقاز و کریدور زنگزور گفته: طبق گفته رئیس جمهورمان این فرایند باید به گونه‌ای باشد که منفعت کشورها آسیب نبیند و اینکه رضایت ارمنستان، آذربایجان و ایران مهم است. منافع ایران و آذربایجان همانند منافع خودمان است.

کارشناسان می‌گویند تاکنون، کار ساخت ۷۲ کیلومتر از مجموع ۸۹ کیلومتر خط ریلی تحت‌احداث برای فاز نخست کریدور زنگزور در داخل خاک آذربایجان (از هورادیز تا آقیند) به پایان رسیده است. قطعه خط عبوری از داخل خاک ارمنستان نیز تنها ۴۳ کیلومتر طول داشته که البته به نوشته Aze.media، دولت آذربایجان قصد دارد در صورت کسب توافق ارمنستان، یک بزرگراه ترانزیتی جاده ای را نیز به موازات ریلی راه آن از این منطقه عبور دهد تا با استفاده از هر دو شیوه حمل و نقل زمینی، این کریدور را تکمیل نماید. در داخل نخجوان نیز، خط ریلی بازمانده از دوران شوری به طول ۱۵۸ کیلومتر وجود داشته که در حال تعمیر است.

تحلیل گران معتقدند اگرچه ایالات متحده و روسیه به صورت سنتی با طرح‌های ارائه شده از سوی یکدیگر مخالفت بوده و از دستکم زمان آغاز جنگ اوکراین، تقریباً هیچ گونه هدف مشترکی میان دو طرف به چشم نمیخورد، اما ظاهراً موضوع در خصوص زنگزور متفاوت است. آمریکا بارها در قالب بیانیه‌های رسمی کاخ سفید، خواستار ساخت کریدور زنگزور در داخل خاک ارمنستان و ایجاد اتصال میان نخجوان با ترکیه و جمهوری آذربایجان شده است. از سوی دیگر، روسیه نیز که پیشتر مخالف ساخت این کریدور بود، اکنون به حامی سفت و سخت آن تبدیل شده و مسکو نیز در حال حاضر، به دنبال ساخت این کریدور است.

سفر پوتین به جمهوری آذربایجان در حالی انجام شد که برای اولین بار بعداز جنگ جهانی دوم بخشی از خاک روسیه توسط نیروهای اوکراینی اشغال شده و همچنین برای اولین بار در تاریخ بخشی از خاک یک کشور دارنده بمب اتمی به اشغال نیروهای خارجی در آمده است. کارت بازی کریدور زنگزور برای روسیه به عنوان دومین کارت بازی بعد از مسئله هسته ای در برابر ایران محسوب می‌شود. واقعیت این است سفر پوتین به باکو تنها شای جاری پیرامون کریدور زنگزور و مسائل مربوط به اجرای کامل توافقات سه جانبه بین باکو-ایران-مسکو را بسیار برجسته کرده است که مستقیم با منافع حیاتی و مزیت ژئوپلتیک ایران هم در ارتباط است. نکته قابل تامل در فهم سیاست‌ورزی روسیه و امریکادر برابر ایران که به نظر می‌رسد تصمیم سازان در ایران را غافلگیر می‌کند، فهم «شبهه ای» از منافع سیاسی و ژئوپلیتیکی است. به عبارت دیگر نمی توان مسئله زنگزور را از چالش غرب با روسیه بر سر اوکراین جدا ارزیابی کرد همانگونه که نمی توان مسئله زنگزور را بی ارتباط با نظر روسیه در شورای امنیت بر سر مسئله جنگ غزه ارزیابی کرد. در چنین شرایط پیچیده ای در صورتی که فهم سیاستگذار ایرانی، فهمی سنتی باشد، قادر به تحلیل شرایط بازی نخواهد بود.



سیاست‌نامه‌ها، ویس و رامین، تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشای جوبنی، دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، پنج گنج نظامی، غزلیات شمس و مثنوی مولوی، آثار عطار نیشابوری و .. به الفبای لاتین خوانده شود. اما کشورهای دیگر منطقه ما، از جمله ترکیهٔ نوین چنین فکر نمی‌کردند. برای زبان تُرکی اصلا فرقی نمی‌کند که با چه الفبایی نوشته شود. چنانچه وقتی مصطفی کمال آتاتُرک، الفبا را از الفبای ایرانی به الفبای لاتین تغییر داد، آب از آب تکان نخورد و کسی اعتراض نکرد. تغییر الفبای چندباره در باکو و حومه هم به آسانی انجام شد. دلایل آن است که زبان تُرکی فاقد نصّ ملی است و اصلاً نصّ مهم و جدی در این زبان وجود ندارد. برای همین اهمیتی ندارد به چه الفبایی نوشته شود یا اصلاً کتابت نشود، زیرا در طول تاریخ هم، زبان کتابت نبود. در همه این زبان‌های قزاقی، قزقریزی، ازبکی و ترکمنی- که زبان عوام هستند - حتی یک اثر متوسط ادبی یا متن تاریخی، خلق نشده است. زبان کتابت این سرزمین‌ها فارسی و عربی و بعدها روسی بوده است. حتی پس از فروپاشی شوروی و استقلال این کشورها و موج ناسیونالیسم، زبان روس فرادست و

علی عبدالعلی‌زاده وزیر مسکن دولت اصلاحات و رئیس ستاد انتخاباتی مسعود پزشکیان:

با استاندار بومی مخالفم

هر ایرانی در هر نقطهٔ ایران بومی است

در واقع گرفتاری‌های استاندار محلی پس از [آپایان] مسئولیتش هم ادامه دارد. استاندار به خاطر خصلت کارش ممکن است با افراد مختلف درگیر شود. برای مثال به امام جمعه بگوید این خواستهٔ شما خلاف قانون است، به فلان جریان سیاسی بگوید اجازهٔ راهپیمایی نمی‌دهم یا به آن یکی اجازهٔ سخنرانی ندهد. درست یا غلط ناچار است از این قبیل رفتارها داشته باشد. اما چهار سال بعد که از استانداری بیرون آمد یا باید شهرش را ترک کند و بیاید در تهران زندگی کند یا اگر در استان خودش ماند، بداند که ممکن است دیگر جواب سلامش را هم ندهند. شروع می‌کند به تسویه‌حساب که این آقا، قدرت داشت استاندار بود اما ما را تحویل نگرفت و ... در واقع زندگی استاندار بعد از پایان دورهٔ مسئولیتش، شکل دیگری پیدا می‌کند، در حالی که او اگر در استان دیگری آبه غیر از استان زادگاهش [استاندار شده باشد، به دلیل نداشتن وابستگی فامیلی هم آسان‌تر تصمیم می‌گیرد و هم منافع استان را به منافعِ عشیره‌ای و قبیله‌ای برتری می‌دهد و بهتر عمل می‌کند.

البته مسئلهٔ لیاقت و کفایت مدیر باید در اولویت باشد. بومی بودن یا نبودن نباید بر این زمینه هیچ تأثیری بگذارد. برای مثال می‌گویند [آکارخانهٔ] ذوب آهن باید مدیر محلی داشته باشد. این نگاهی نادرست به موضوع است. ذوب آهن یک کارخانهٔ ملی در ایران است. ممکن است یک مهندس کرد که سابقه و مهارت دارد، خیلی خوب بتواند آن را اداره کند. این که بگوییم چون در اصفهان است باید مدیر اصفهانی داشته باشد عادلانه نیست. برای مجموعهٔ مس سرچشمه یا فلان پتروشیمی یا [آکارخانهٔ] تراکتورسازی هم همین قاعده باید حاکم باشد. اینها بحث‌های فنی و تخصصی است نه بحث‌های نژادی و قومی و بومی و محلی. به اعتقاد من نباید به این موارد خیلی دامن زده شود. باید یک‌روز جلوی این نگاه غلط بایستیم و این تفکر را جا بیندازیم که هر ایرانی در هر نقطهٔ ایران، بومی است بنابراین هر ایرانی که شایسته‌تر باشد برای پست یا مسئولیتی انتخاب می‌شود و مدیریتِ کار را به عهده می‌گیرد، حالا آن کار هر جای ایران که می‌خواهد باشد.

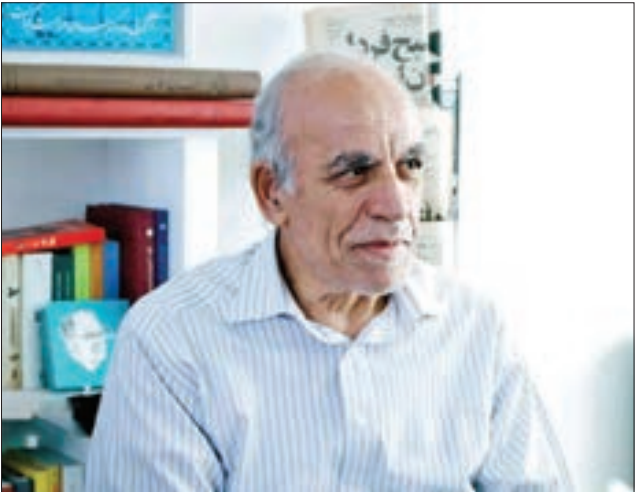
به اعتقاد خودم یکی از دلایل توفیق من در استانداری این بود که در آذربایجان شرقی بومی تلقی نمی‌شدم. من آذری‌ام و با نگاه خودم در هر جای ایران بومی‌ام. اگر استاندار سیستان‌وبلوچستان هم بشوم بومی‌ام. من معتقدم این نگاه درست است. هر ایرانی در هر نقطهٔ ایران بومی است. مگر وطن من فقط آذربایجان غربی یا شهر ارومیه است؟ خرمشهر هم، وطن من است. کیش هم، وطن من است. سیرجان هم، وطن من است. میرجاوه و سرخس هم، وطن من است. همه جای ایران، وطن من است. وقتی من از ایران خارج می‌شوم ایرانی شناخته می‌شوم. این اصل کار است. آن وقت چرا در داخل ایران باید به من بگویند بومی یا غیروبومی؟ این نگاه غلط است و متأسفانه بعضی مسئولان به آن دامن می‌زنند. برخی از نماینده‌های مجلس، بعضی از امامان جمعه و ... مسئلهٔ مدیر بومی را مطرح کردند. هدف‌شان هم از طرح مسئله‌ای به نام مدیر محلی این بود که آن پست را به آدم من بدهید. اگر فردی بومی منصوب شود و او را نپسندند، برای او هم ایراد دیگری پیدا می‌کنند

«قومیت‌ها» در مجلس

چنانکه می‌دانیم همیشه حلقه‌هایی از نمایندگان یک استان یا یک «قومیت» در مجلس وجود داشته‌اند. برای مثال نمایندگان اصفهان یا نمایندگان لُر دور هم جمع می‌شوند. در یکی از دوره‌های مجلس آقای دکتر قنبری، حلقه‌ای از نمایندگان لر با عنوان «زاگرس‌نشین‌ها» درست کرده بود. طبیعی است که اگر نمایندگان یک استان یا یک منطقه مثل آذربایجان (شامل چهار استان) دور هم جمع شوند، بحث و گفت‌وگو کنند و بررسی کنند که چه خدمتی می‌توانند به منطقه خود بکنند، این کار اشکالی ندارد. ولی اگر به این حلقه‌های دوستانه که خصلت منطقه‌ای دارند رسمیت دهیم و آنها را ثبت کنیم وجودشان را اعلام کنیم، آن وقت به مسئلهٔ «قومیت‌ها» دامن زده‌ایم. این کار نگاه ملی را تضعیف می‌کند. پیام این کار برای مردم این است که ما به عنوان نماینده به مرکز می‌رویم و سعی می‌کنیم، برای شما از مجموعهٔ ملی، امکانات بیشتری بگیریم. پیام این کار این است که هر قومیتی که تعداد کمتری داشته باشد، سهم کمتری از امکانات ملی خواهد داشت و این یعنی بی‌عدالتی و تبعیض. ولی آن جمع‌های دوستانه نمایندگان، دنبال این نبودند که به دولت، فشار بیاورند و امکانات بیشتری بگیرند، بلکه تلاش می‌کردند منطقهٔ خود را تقویت کنند و آن را به حرکت در بیاورند. این هدف خوبی است. اما این که در داخل مجلس ملی، تقسیم‌بندی منطقه‌ای شود، کار غلطی است. مجلس شورای اسلامی، مجلس ملت ایران است، مجلس ملی است. مجلس «قومیت‌های ایرانی» نیست.

البته نکته‌ای در اینجا وجود دارد که نمایندگان باید مراقب آن باشند. نمایندگان چون رأی محلی می‌گیرند، باید مواظبت کنند، این رأی محلی آنها را وادار نکند، تفکر ملی یا مصالح ملی را فدای منافع و خواسته‌های محلی کنند. اگر نمایندگان در این دام بیفتند، مسئلهٔ وحدتِ ملی در کشور خدشه‌دار می‌شود. نمایندگان مناطق مختلف در مجلس ملی، جمع می‌شوند تا حرف ملی بزنند، فکر ملی کنند و مصالح و منافع ملی را تشخیص دهند. نمایندگان به مرکز نیامده‌ان که امکانات ملی را تقسیم‌بندی منطقه‌ای کنند و تفکرهای محلی را بر تفکر ملی حاکم کنند.

نُی‌مایه: از صفحات ۵۹ – ۵۴ کتاب «خاطرات آقای وزیر»، دفتر «از استانداری تا وزارت»، نوشتهٔ علی عبدالعلی‌زاده



بوشهر، بلکه توسعهٔ ایران باید از طریق دریا صورت گیرد. در این صورت بوشهر می‌شود

دروازهٔ این توسعه. اما بوشهر مثل همهٔ ایران عادت کرده، پشت به دریا زندگی کند، نه رو به دریا. استفاده ما از دریا در حدّ ماهی گرفتن است، در صورتی که سنگاپور کشورش را با استفاده از دریا ساخته است؛ تنها سرمایه‌ای که این کشور دارد، دریاست. تایوان هم تنها سرمایهٔ طبیعی‌اش دریاست و این دو کشور از طریق دریا جزو کشورهای توسعه یافته شده‌اند. اما ما بی‌دریا زندگی کرده‌ایم. وقتی یک نفر از اهالی بوشهر که از کودکی پشت به دریا بزرگ شده است، در همان منطقه، استاندار یا مدیر می‌شود، معمولاً نمی‌تواند نگرانش باشد. در چه تغییر دهد و دید تازه‌ای به دریا داشته باشد. اندیشه و ذهن او سال‌ها این طور شکل گرفته است. اما وقتی یک شیرازی یا خراسانی یا فردی از یک منطقه دیگر به بوشهر می‌رود اولین چیزی که می‌بیند و توجهش را جلب می‌کند دریا و امکانات آن است. به همین ترتیب وقتی یک نفر از بوشهر در منطقهٔ دیگری مسئول می‌شود می‌تواند نوآوری و فایدهٔ بیشتری برای آنجا داشته باشد.شاید بی‌توجهی مردم بومی به امکانات منطقه‌شان طبیعی باشد. من در دوران وزارت به استان مازندران رفته بودم، خبرنگاری آمد و گفت آقای وزیر من سوّالی دارم که نمی‌توانید جوابش را بدهید با خنده گفتم، بپرس. جوابی می‌دهم که تو نتوانی پخش کنی. پرسید: «دولت آقای خاتمی برای اشتغال این همه جوانان بیکار مازندرانی چه برنامه‌ای دارد؟ اینجا در صنعت، سرمایه‌گذاری نمی‌شود و جوانان مانده‌اند که چه کار کنند» گفتم: «بسم الله الرحمن الرحیم. با وجود دریایی به این گستردگی و جنگل‌هایی به این وسعت و طبیعیّت این اندازه سرشار از نعمت، هر جوانی که در مازندران بیکار است بی‌حال است. در جایی مثل یزد که جز شن و ریگ وجود ندارد، نه آب هست و نه خاک، جوان بیکارتر و بی‌فرصت‌تر است یا در مازندران که آب دارد، خاک دارد، دریا دارد، جنگل دارد و همه چیز دارد؟ برای کدام یک از این‌ها دولت باید غصه بخورد؟ انصاف هم چیز خوبی است. شما خدوتان جوان‌های مازندران باید اینجا را به کار بیندازید. خیلی از کشورها از طریق دریا زندگی‌شان را تأمین می‌کنند. شما هم بروید و زحمت بکشید و اینجا را بسازید. همان‌طور که مدیران ارشد کشور باید با عقل و خردمندی بگویند کشور ما می‌تواند چه نقشی در دنیا بازی کند و فرصت‌های در اختیار ما در کجاست.»

فایدهٔ انتصاب مدیر غیروبومی، تنها نوآوری و به ارمان آوردن ایده‌های جدید نیست. چنین فردی در موارد زیادی می‌تواند بهتر از یک مدیر بومی کار کند. برای این که یک استاندار بومی، گرفتار روابط محلی است. فامیل و خانواده و عشیره و قبیله انتظارات زیادی دارند و از او می‌خواهند که فلان کس را استخدام کند، امتیازات مختلف از او می‌خواهند، این استاندار بخت‌برگشته چقدر می‌تواند در مقابل سفارش‌ها و انتظارات مقاومت کند؟ چقدر می‌تواند به فامیل و نزدیکانش «هه» بگوید و با آنها قطع رابطه کند؟

ویژه‌نامهٔ تاریخ، فرهنگ و ادبیات سمرقند



ششمین شمارهٔ فصلنامهٔ «سمرقند»، ویژهٔ تاریخ، فرهنگ و ادبیات سمرقند، منتشر شد. ششمین شمارهٔ فصلنامهٔ «سمرقند»، ویژهٔ تاریخ، فرهنگ و ادبیات سمرقند، در ۴۶۴ صفحه منتشر شد و از صبح سه‌شنبه سی‌ام مرداد ۱۴۰۳ در کتابفروشی‌ها و ده‌ک‌های روزنامه‌فروشی در دسترس است.

علی‌علی‌بابایی درمنی، علی‌اکبر دیانت، مریم حسینی، آریتا همدانی، مهدی گلچین عارفی، مسعود حسینی‌پور، مسعود عرفانیان، انظورت ملک‌زاد، صدری سعدی، دلشاد فرهادزاد، محمد آصف فکرت، ساسان فاطمی، عدالت عابدینی، نادیا معقولی، هاشم رجب‌زاده، حسن شجاعی‌مهر، سارا احمدی، سارا بهبهانی از نویسندگان این شماره سمرقند هستند و سروده‌هایی از محمدرضا شفیعی کدکنی،

صدرالدین عینی، ژاله اصفهانی، شهزاده سمرقندی در این نشریه آمده است. سمرقند در سمرقنداز علی دهباشی، بهار ایران‌شهر از محمدرضا شفیعی کدکنی، به مناسبت هجرت به سمرقند از صدرالدین عینی، سمرقند از علی‌علی‌بابایی درمنی، تیمور گورکانی از علی‌اکبر دیانت، میراث حکمی– عرفانی ابوالقاسم حکیم سمرقندی از مریم حسینی، روایت صدرالدین عینی از سمرقند از آریتا همدانی، هنر و معماری در سمرقند از مهدی گلچین عارفی، پیرو سلیمانی، پیرو خامهٔ سرخ از مسعود حسینی‌پور، گشت‌وگذاری در سمرقند از مسعود عرفانیان، پژوهشگر نکته‌سنجی از صیقل روی زمین از انظورت ملک‌زاد، استاد رشیدی سمرقندی و مقام او در ادبیات قرنه‌ای ۱۱ – ۱۲ از صدری سعدی و دلشاد

در نشست واکاوی حقوقی اصل ۱۵ قانون اساسی خبرگزاری ایسنا مطرح شد

دولت هیچ تکلیفی برای توسعهٔ زبان‌های محلی ندارد

متون رسمی و تدریس در مدارس باید به زبان فارسی باشد

هیچ تکلیفی را برای دولت مشخص نکرده است. بنابراین، اصل ۱۵ قانون اساسی تنها تدریس ادبیات را مجاز دانسته و استاندارد به این قانون برای ترویج به‌عنوان زبان اصلی خلاف قوانین است.

ریشه تاریخی استفاده از زبان فارسی



محمدمعلی بهمنی قاجار وکیل پایه یک دادگستری گفت: حقوق شهروندی باید در همه شئون اولویت قرار بگیرد نه حقوق اقوام. زبان فارسی یک زبان بومی نیست و همه اقوام از این زبان در طول تاریخ استفاده کردند. در ایران اقلیت مذهبی وجود دارد؛ اما اقلیت قومی وجود ندارد؛ اما ایران ستیزان به دنبال ایجاد قومیت سازی ملی و ایجاد شکاف در میان ملت ایران هستند.

محمدمعلی بهمنی قاجار، وکیل پایه یک دادگستری در نشست «واکاوی حقوقی اصل ۱۵ قانون اساسی» که در خبرگزاری دانشجویان ایران برگزار شد، اظهار کرد: مطابق قانون اسناد، مکاتبات رسمی باید به زبان فارسی باشد و دولت باید نظارت برای اجرای دقیق این قانون را داشته باشد و در بخش دوم این قانون آمده است که دولت نباید برای استفاده از زبان مادری در ابعاد محلی و آموزش ادبیات آن محدودیت ایجاد کند. این قانون ناظر به این موضوع است که توسعه زبان مادری تکلیف دولت نیست و در قانون اساسی نیز این موضوع نیامده است و دولت باید منع کند شرایطی را که در آن زبان فارسی به فراموشی سپرده شود. استفاده از زبان فارسی ریشه تاریخی دارد و دامنه استفاده از این زبان در نظام دیوان سالاری ایران به قدری گسترده بوده که نیاز به تعریف قانون نداشته است و برخلاف گفته ایران‌ستیزان این موضوع هیچگاه با اجبار همراه نبوده است، استفاده از زبان فارسی در ادبیات و اشعار معروف گواه مرجعیت زبان فارسی در تاریخ دارد. وی با بیان اینکه تقویت زبان فارسی در آذربایجان مطالبات نمایندگان این استان بود، ادامه داد: نمایندگان آذربایجان در مجالس اول و دوم بر اساس اسناد تاریخی همواره به تدریس علوم به زبان غیرفارسی به دلیل کمبود معلم اعتراض داشتند تا جایی که برای حل این مشکل بودجه‌ای را در مجلس مشخص کردند.

وکیل پایه یک دادگستری با بیان اینکه زبان فارسی ریشه در تاریخ ایران دارد، بیان کرد: دوره پیش از اسلام نیز زبان پهلوی و فارسی وجود داشت و در دوران سلجوقیان زبان رسمی کشور بود، تهیه دانشنامه و سفر نامه‌های معروف نیز گواه این موضوع است. در دوران قاجار هم زبان فارسی به عنوان زبان رسمی از سوی ناصرالدین شاه که خود آذری زبان بود، انتخاب شد. پس از روی کار آمدن رضاشاه نیز استفاده از زبان فارسی ادامه یافت و هیچ‌گاه محدودیت‌هایی در این خصوص وجود نداشته است.

به گفته وی، اصل ۱۵ قانون اساسی ایران نسبت به قانون ۲۷ میثاق سازمان ملل در خصوص استفاده از زبان مادری بسیار پیشرو است تا جایی که برای استفاده از زبان دوم در کشورهایی مانند آمریکا و کانادا مانند اقوام سرخپوست محدودیت‌هایی ایجاد کرده است. حق اقوام در راستای آزادی بشر نیست و یک مفهوم فاشیستی است که به آزادی‌های فردی نیز آسیب خواهد زد که نمونه آن را می‌توان در برخی از سنت‌های اقوام هندی مانند سوزاندن زنان پس از مرگ شوهران خود مشاهده کرد یا این حقوق باید رعایت شود. حقوق شهروندی باید در همه شئون اولویت قرار بگیرد نه حقوق اقوام. زبان فارسی یک زبان بومی نیست و همه اقوام از این زبان در طول تاریخ استفاده کردند. در ایران اقلیت مذهبی وجود دارد؛ اما اقلیت قومی وجود ندارد؛ اما ایران ستیزان به دنبال ایجاد قومیت سازی ملی و ایجاد شکاف در میان ملت ایران هستند.



توسط برخی دشمنان به دستمای‌های برای افزایش شکاف میان قومیت‌ها تبدیل شده و استفاده از زبان مادری را به محل اختلاف میان ایرانیان از هر قومیت و مذهبی تبدیل کرده است.

پاسبان با اشاره به برخی فضاسازی‌های نادرست علیه زبان رسمی کشور گفت: برخی ادعا می‌کنند که زبان فارسی فراگیر نیست. این موضوع در بسیاری از کشورها نیز دیده می‌شود و دلیلی قانع‌کننده برای رد زبان فارسی نیست. در بسیاری از کشورها اقوامی زندگی می‌کنند که حتی زبان یکدیگر را نمی‌فهمند، اما در این کشورها بحث‌های زبانی و قومی مطرح نمی‌شود. با این حال، به دلیل دشمنی با ایران، زبان را به‌عنوان یک تفاوت قومی و ملی برای ایجاد اختلاف مطرح می‌کنند. زبان بسیاری از اقوام ایرانی گویشی از زبان فارسی است. با وجود اینکه خود قوم‌های ایرانی تأکید ی بر این ندارند، اما برخی افراد با دست گذاشتن بر موضوعات نادرست به‌دنبال تفرقه‌افکنی هستند. دشمنان ایران ابتدا زبان فارسی را به گویش‌ها تجزیه کرده و سپس قومیت‌ها را از یکدیگر جدا می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که این زبان‌ها در اقلیت قرار دارند. برخی کشورها به دلیل تعداد بالای مهاجران، دو یا چند زبان رسمی دارند، مانند کانادا. اما در کشورهای دیگر مانند افغانستان، این موضوع منشا درگیری‌های فراوانی شده است. به‌طوری که پس از قرار دادن زبان پشتو در کنار زبان رسمی، شاهد درگیری میان این دو قوم و مشکلات فراوانی در افغانستان بودیم. برای انتخاب یک زبان به‌عنوان زبان رسمی، باید فراگیر بودن آن مورد توجه قرار گیرد. زبان‌های کردی، آذری یا گیلکی دارای گویش‌های فراوانی هستند. آیا می‌توان یکی از این گویش‌ها را به‌عنوان زبان رسمی انتخاب کرد؟ در بسیاری از نقاط کشور، زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترک برای فهم و ارتباط مورد استفاده قرار گرفته و هیچ مشکلی در این خصوص وجود ندارد. بنا به آمارهای اعلامی، میانگین نمرات دانش‌آموزان در مناطق آذری‌نشین نسبت به سایر نقاط کشور در سطح بالایی است و این فضیله که زبان فارسی باعث اقت تحصیلی دانش‌آموزان سایر اقوام می‌شود از پایه و اساس اشتباه است. برخی ادعا دارند که فارسی زبانی تحمیلی است، اما زبان فارسی یک سیر کاملاً طبیعی و داخلی را طی کرده است. با کاهش نفوذ اعراب و افزایش تعداد حاکمان محلی، زبان فارسی کم‌کم وارد دربار و دیوان سالاری ایران شد و حتی در دوران سلجوقیان نیز به‌عنوان زبان رسمی مورد توجه قرار گرفت. استفاده از زبان مادری برای تدریس ادبیات و زبان محلی در قانون ذکر شده اما

دادگستری، در نشست «بررسی حقوقی اصل ۱۵ قانون اساسی» که در خبرگزاری دانشجویان ایران برگزار شد، اظهار کرد: اصول ۱۵ تا ۱۸ قانون اساسی بیشتر به مسائل هویتی پرداخته و بر زبان، خط رسمی و پرچم کشور تمرکز دارد. پاسبان با اشاره به اینکه اصل ۱۵ همواره محل بحث و اختلاف نظر در میان صاحب‌نظران فرهنگی و سیاسی بوده است، تصریح کرد: مطابق این اصل، زبان و خط رسمی ملت ایران فارسی است و اسناد، مکاتبات رسمی و کتب رسمی باید به این زبان نوشته می‌شوند. اما استفاده از زبان مادری در مقیاس قومی و محلی در کنار زبان فارسی آزاد است. زبان یکی از عناصر هویتی جوامع بشری است، اما به تنهایی کامل‌کننده هویت یک جامعه یا ملت نیست. گاهی عناصر مهم‌تری مانند تبار، رسوم، و مشترکات فرهنگی نقش بیشتری در شکل‌گیری فرهنگ دارند. برای مثال، در برخی مناطق آفریقا زبان‌های فرانسوی و انگلیسی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما نمی‌توان به آن‌ها هویت فرانسوی یا انگلیسی اطلاق کرد. بنابراین، زبان در کنار سایر عناصر هویتی معنا پیدا می‌کند. از سوی دیگر، زبان‌های مادری با گذر زمان دچار تغییراتی شده‌اند؛ برای مثال، زبان آذری‌زبانان ایران با زبان مردم ساکن در قرقیزستان و کشورهای ترک‌زبان متفاوت است. این تفاوت‌ها به حوزه فرهنگ و تاریخ نیز رسیده و شباهتی در این زمینه دیده نمی‌شود.

این استاد دانشگاه با بیان اینکه زبان مادری و زبان اول یکی نیست، اظهار کرد: یکی از اشتباهات رایج در ایران و فضای مجازی، یکسان فرض کردن زبان مادری با زبان اول است. در بسیاری از کشورهای همسایه و حتی دیگر نقاط جهان، زبان اول با زبان مادری یکسان نیست. بنابراین، تأکید بر زبان مادری معیار تأثیر بر تحولات سیاسی و فرهنگی یک بی‌تدرید تعداد افرادی که در ایران زبان مادری‌شان فارسی است، کمتر از کسانی است که زبان رسمی‌شان فارسی است. بسیاری از فرزندان مهاجران به کشورهای اروپایی تنها زبان رسمی کشور مقصد را می‌دانند و حتی توانایی صحبت به زبان مادری خود را ندارند. در این شرایط باید دقت کنیم که گرفتار آمارهای نادرست در فضای مجازی نشویم. متأسفانه در ایران همه چیز متولی دارد به‌جز مفهوم ایران. علی‌رغم جوسازی‌های صورت‌گرفته مبنی بر ایجاد محدودیت برای زبان‌های غیر از فارسی، باید عرض کنم که به‌عنوان کسی که سفرهای متعددی به کشورهای مختلف داشته و فرهنگ کشورهای دوزبانه را نیز بررسی کرده‌ام، در ایران بیشترین تساهل در این حوزه وجود دارد. این مغالطه

قلمرو مشخص را برای این زبان ایجاد کرده است و در بخش دوم این قانون آمده است که کنار استفاده از زبان فارسی امکان تدریس ادبیات زبان مادری مجاز اعلام است، بنابراین در این قانون هیچ تکلیفی برای توسعه زبان مادری در مدارس ایجاد نکرده است. زبان فارسی به عنوان زبان مرجع در ادارات و سازمان‌های رسمی است و در صورت بروز اختلاف در خصوص زبان مورد تکلم، زبان فارسی مرجع خواهد بود.

هداوند با بیان اینکه تدریس زبان مادری در قانون ذکر نشده است، ادامه داد: در اصل ۱۵ قانون اساسی در خصوص زبان و خط الرسم فارسی جای هر گونه تفسیر دوگانه را قرار نداده است و تنها تدریس ادبیات مادری آن هم در مدارس را مجاز دانسته؛ بنابراین استفاده از خط رسمی به غیر از زبان فارسی بر خلاف قانون است امری که متأسفانه در برخی از نقاط شهر به آن کمتر توجه شده است. بررسی اصل ۱۵ قانون اساسی حق استفاده ملت را از زبان فارسی و رسم الخط آن در اسناد رسمی به رسمیت می شناسد و استفاده اقوام از زبان مادری در نشریه و رسانه محلی آن به شرط عدم لطمه به زبان فارسی را جایز می‌داند. دولت هیچ تکلیفی در خصوص تدریس زبان مادری ندارد و حقوق‌دان‌ها باید با بررسی دقیق این اصل، مانع سوءاستفاده از این قانون شوند.

محدودیت برای زبان‌های غیر فارسی؛ مغالطه دشمنان



محمدرضا پاسبان، استاد دانشگاه علامه طباطبایی گفت: یکی از اشتباهات رایج در ایران و فضای مجازی، یکسان فرض کردن زبان مادری با زبان اول است. در بسیاری از کشورهای همسایه و حتی دیگر نقاط جهان، زبان اول با زبان مادری یکسان نیست. بنابراین، تأکید بر زبان مادری به‌عنوان معیار تأثیر بر تحولات سیاسی و فرهنگی یک روش اشتباه است.

استاد دانشگاه علامه طباطبایی و وکیل پایه یک

نشست واکاوی حقوقی اصل ۱۵ قانون اساسی در خبرگزاری دانشجویان ایران با حضور استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و با همکاری موسسه دیار کهن برگزار شد. مطلق اصل ۱۵ قانون اساسی زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد؛ ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است. با وجود شفاف بودن قانون در این خصوص، تجزیه طلبان و قوم گرایان با هدف ایجاد اختلاف میان اقوام، تفاسیر نادرستی از این اصل قانون اساسی ارائه می‌دهند و سعی در ارائه برداشتی وارونه و اشتباه از این قانون را دارند. در همین خصوص نشست بررسی اصل ۱۵ قانون اساسی با حضور استادان دانشگاهی و پژوهشگران در خبرگزاری دانشجویان ایران برگزار شد که مشروح این نشست را می‌توانید در ادامه بخوانید.

سواستفاده از اصل ۱۵ قانون اساسی



استاد دانشگاه علامه طباطبایی گفت: اصل ۱۵ قانون اساسی دو بخش دارد یک تکلیف مشخص یعنی حمایت از خط الرسم و زبان فارسی و عبارتی یک قلمرو مشخص را برای این زبان ایجاد کرده و در بخش دوم این قانون آمده است که کنار استفاده از زبان فارسی تدریس ادبیات زبان محلی مجاز اعلام است.

مهدی هداوند، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و وکیل پایه یک دادگستری در نشست «واکاوی حقوقی اصل ۱۵ قانون اساسی» که در خبرگزاری دانشجویان ایران برگزار شد، اظهار کرد: در خصوص اصل ۱۵ قانون اساسی ادعایی که مطرح می‌شود، این است که دولت مکلف به ایجاد شرایطی برای استفاده از زبان مادری در کنار زبان رسمی کشور است؛ اما مطابق این قانون و بندهای آن تنها استفاده از زبان مادری را برای در رسانه‌های محلی و در مدارس آن هم تدریس ادبیات آن مجاز است. صرف یک بند تعهدی را برای دولت اجرا نمی‌کند و مطابق قانون دولت در این خصوص نباید محدودیت‌هایی را ایجاد کند اما برخی از سیاسی‌کاری‌ها و فضاسازی از سوی برخی از افراد که به دنبال ایجاد تفرقه و درگیری در کشور هستند باعث تعاریف اشتباهی از قوانین شده است. پشت پرده این تأکید بر زبان مادری حکایت از نقشه برخی از افراد برای ایجاد ناآرامی در کشور دارد، باید سوال پرسید که چگونه این افراد در کشورهای خود تنها بر وجود انسان تأکید دارند و ماهیت آن را اولویت بعدی می‌دانند اما در خصوص ایران تأکید بر تفاوت‌های موجود دارند؟

ادعای دیگری که مطرح می‌شود این است که اصل ۱۵ قانون اساسی اجرا نشده است و حق زبان مادری را نمی‌توانیم اجرا کنیم و به لحاظ تنوع گویش و لهجه ای در ایران داریم که شهر به شهر متفاوت است و امکان استفاده از همه گویش‌ها وجود ندارد. در ایران هیچکس منکر تنوع قومی نیست؛ اما برخی از افراد به دنبال تبدیل آن به یک نقطه ضعف هستند تا با سوءاستفاده از این موضوع کشور را به محل درگیری و منازعات داخلی تبدیل کنند. زبان و خط رسمی مردم خط فارسی است و اسناد و تموم رسمی باید با این خط و زبان باشد، مطابق اصل ۱۵ قانون اساسی استفاده از زبان مادری تنها در رسانه های محلی جایز است اما در شبکه‌های سراسری این موضوع مورد استفاده قرار گرفته است؛ البته به لحاظ حقوقی باید گفت که محدودیتی در این زمینه وجود ندارد.

اصل ۱۵ قانون اساسی دو بخش دارد یک تکلیف مشخص یعنی حمایت از خط الرسم و زبان فارسی و عبارتی یک



روزنامه‌ها و مطبوعات فارسی‌زبان در قفقاز

در بند ایران

سیدکریم پورمانی

کلمه روزنامه در زبان فارسی، ریشه‌ای قدیمی دارد. در بسیاری از کتابهای قرون اولیه اسلامی، این کلمه با معرب آن به صورت «روزنامه‌جه» دیده می شود. از جمله ذکر گردیده که صاحب بن عباد، کاتب و وزیر مشهور آل بویه (م ۳۸۵ ق) روزنامه‌ای داشته و وقایع روزانه را در آن ثبت می کرده است. بنابراین، روزنامه در گذشته‌های دور به معنی دفتر یادداشت و گزارش‌های روزانه به کار می رفته است. اما روزنامه به معنی معمول و رایج کنونی، همان کاغذ اخبار (Newspaper) انگلیسی است .

نخستین روزنامه فارسی، کاغذ اخبار بود که توسط میرزا صالح شیرازی (یکی از دانشجویان اعزامی به فرنگستان) و در عهد محمدشاه، به سال ۱۲۵۳ تا ۱۸۳۷ هجری قمری و به طور ماهیانه منتشر می شد. دومین روزنامه «وقایع اتفاقیه» بود که به دستور امیرکبیر و از سال ۱۲۶۷ منتشر شد. در این روزنامه علاوه بر اخبار دولت و دربار، از اوضاع سیاسی و اجتماعی اروپا و آمریکا نیز مطالبی نوشته می شد. این نشریه بعدها به نام روزنامه « دولت علیه ایران » تغییر نام داد. روزنامه‌های دیگری نیز همچون «روزنامه علمیه دولت علیه ایران»، «روزنامه ایران»، «روزنامه رسمی ایران»، «شرق»، «شرافت»، «ثربیت»، «هریخ»، «اطلاع» و ... در تهران و در عهد ناصری و مظفری منتشر می شدند. همزمان با چاپ مطبوعات در ایران، روزنامه‌های فارسی یا چند زبانه در شبه قاره هند، افغانستان، ترکیه عثمانی، مصر و بریتانیا به چاپ رسیدند. البته دو منطقه از مناطقی که زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در آنجا نفوذ داشت، در این دوره از داشتن روزنامه فارسی بی‌بهره ماندند. یکی از آن دو قفقاز و دیگری سرزمین فرآورد بود که آن روزگار به امارت بخارا یا ترکستان روس خوانده می‌شد و بعدها به جمهوریهایی سه گانه ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان تقسیم شد. قفقاز تا پیش از تسلط استعمار روسیه بر این سرزمین در نیمه اول قرن نوزدهم، دست کم بخشهای خاوری آن که از آن و شروان و داغستان را تشکیل می دهنده، از مراکز ماهی پارس‌ی نویسی در خارج از ایران کنونی بود.

پس از شکست نظامی ایران و دست اندازی استعمار روس بر آن مناطق چندین دهه زبان فارسی زبان فرهنگی و مذهبی اقوام مسلمان قفقاز به شمار می‌رفت و حتی تا سال ۱۸۷۰ م که بیش از چهل سال از تسلط روسها می گذشت، زبان فارسی، زبان رسمی دادگاههای عمومی بود و تا دیری تنها زبان تدریس در مکتبها و مدرسه‌ها، تا آنکه روسها دبستان‌های به سبک اروپایی در برابر آنها گشودند. اقبال دانشمندان و فرهیختگان مسلمان قفقاز– از ایرانی‌نژاد و جز آن– به زبان فارسی، تا پیش از انقلاب بلشویکی نیز ادامه یافت و کسانی همچون عباسقلی آقا باکیخانوف، طالبوف، آخوندزاده، رسول‌زاده، آقایف آثار درخور توجهی به زبان فارسی آفریدند و بطوری که در شکل گیری عقاید عمومی ایرانیان هم مؤثر واقع شدند. از جمله مطبوعات و نشریات قفقاز که به زبان فارسی انتشار می یافت می‌توان به مواردذیل اشاره نمود:

اخبار نامه تفلیس

نخستین روزنامه‌ای که در سراسر امپراتوری تزاری به یکی از انبوه زبانهای متداول میان مسلمانان آن امپراتوری به چاپ رسید، به زبان فارسی بود؛ با اجازه «بارون روزن» فرمانروای قفقاز و «کنت تسلرود» وزیر امور خارجه، یک کارمند عالی رتبه روس به نام سانکوفسکی، روزنامه رسمی تفلیسکی ودوموستی(اخبار تفلیس) را در ژوئن ۱۸۲۸ م به دو زبان روسی و گرجی منتشر ساخت و دو سال بعد، یعنی از آغاز ۱۸۳۰ (۱۲۴۵ / ۱۲۴۶ ق / زمستان ۱۲۰۹ خ) ضمیمه فارسی آن را نیز انتشار داد. نشر این ضمیمه فارسی تا اواخر ۱۸۳۲ م ادامه یافت و سپس به جای آن، ضمیمه‌ای به ترکی آذری منتشر شد لیکن بیش از چند شماره دوام نیافت. براساس نامه‌ای از نایب السلطنه قفقاز مورخ سی ام دسامبر ۱۸۳۱ می‌خوانیم، روزنامه دارای سه بخش بود: پادشاه‌های داده شده به مسلمان فرای قفقاز، خبرهای روسیه و خارج از آن کشور که «مفید به حال آسیایی‌ها» بود و سرانجام، مقاله هایی که «محرك پدید آمان میل به پذیرش تربیت اروپایی و توسعه صنعت در اندیشه ساکنان این سرزمین» باشد. به دستور وزیر امور خارجه روسیه، تفلیسکی ودوموستی باید خالی از «هر گونه خبر مخالف حکومت‌های ایران و عثمانی» می‌بود. در عین حال، فرماندهی ژاندرمری سن پترزبورگ– پایتخت وقت روسیه-ناشر روزنامه را ناگزیر می‌ساخت که یک نسخه از روزنامه چاپ شده را پیش از توزیع به آن شهر بفرستد و این رفت و بازگشت، پنجاه روز به طول می انجامید؛ با احتمال بسیار، اشاره‌هایی که همزمان با انتشار بخش فارسی تفلیسکی ودوموستی در نوشته‌های عباس میرزا و قائم مقام فرامانی به روزنامه‌های چاپ روسیه آمده، درباره همین روزنامه است. به ویژه، این اشاره عباس میرزا نایب السلطنه

در نامه‌ای مورخ ذیقعدہ ۱۲۴۶ به مضمون: «گزارش ورود و توقف او(امپراتور روس) در آنجا از گازت (نشریه) اخبارنامه تفلیس که نزد میرزاموسی خان فرستادیم مفصلا معلوم می‌شود.» با توجه به همین نامه، دور نمی‌دانیم که نام ضمیمه فارسی آن روزنامه روسی، گازت اخبار نامه تفلیس یا اخبار نامه تفلیس بوده باشد.

ضیاء قافقاسیه و کشکول

چهل و دوسال پس از خاموشی تفلیسکی ودوموستی، دومین روزنامه‌ای که به زبان رعایای مسلمان تزار به چاپ رسید در بادکوبه انتشار یافت، روزنامه اکینچی نام داشت و به سال ۱۲۹۲ م. ق. ۱۸۷۵ م. با حمایت فرماندار روس بادکوبه به همت حسن ملک زاده زردآبی از روشنفکران آن شهر به زبان ترکی به چاپ رسید. پنج سال واندی بعد از آغازانتشار اکینچی، یعنی به سال ۱۲۹۸ ق روزنامه ضیاء را دو برادر اهل شماخی به نامه‌ای جلال الدین وسعید انسی زاده در تفلیس منتشر ساختند وپس از یک سال نامش را به ضیاء قافقاسیه تغییر دادند. این روز نامه به ترکی ادبی نوشته می شد ودر نتیجه پراز واژه‌های فارسی وحتى برخی مصرع ها، بیت‌ها یا مثل‌ها به این زبان بود. اندک زمانی بعد، ضیاء قافقاسیه به کشکول تغییرنام داد واین بار علاوه بر شماره‌ها و بخش‌های سراسر فارسی که از آنها سخن خواهیم گفت، بیش از روزنامه پیشین، مطالبی به زبان فارسی داشت .

این توجه به زبان فارسی از ان پس به سنتی در میان روزنامه‌های ترک زبان قفقاز شد وروزنامه‌هایی همچون تازه حیات وفیوضات وارشاد در اکثر شماره‌های خود– همچون روزنامه‌های اردو زبان هند –شعر یا مطلبی به زبان فارسی نشر می دادند.

یک سنت دیگر را هم برادران انسی زاده در روزنامه‌های خود– به ویژه کشکول– بنا نهادند و آن توجه بسیار زیاد و حتی دور از قاعده به رویدادهای ایران است. می‌توان انگیزه‌های متعددی همچون مشترکات فرهنگی ومذهبی و همسایگی و حتی هم‌ریشگی را برای توجه چنین علاقه‌ای برشمرد. ولی یک عامل بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت و آن اینکه زبان روزنامه‌های چاپ امپراتوری روسیه را به زور سانسور در مورد مسائل داخلی آن امپراتوری بسته بودند و اینان، به ویژه مسلمانان، ناگزیر با چاپ خبر درباره همسایگان و پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی آنان، خود را دل خوش می‌کردند و امیدوار بودند که آن نوشته‌ها مسائل مشترک را برای رعایای مسلمان تزار تدعی کند و بیداری بخش باشد.

نکته قابل توجه دربارهٔ کشکول کهبه زبان فارسی چاپ می‌شد، این است که چنین مسئله‌ای را دست کم بیرون از روسیه و قفقاز برای نخستین بار زنده یاد الکساندر بینگسن یاد کرده است و منابع ایرانی درباره آن خاموش بوده‌اند. از شماره هجدهم (پنجم ربیع الاول ۱۳۰۲) در این روزنامه «نامه خسروان» اثر جلال الدین میرزا قاجار به صورت پاورقی به چاپ رسید و در شماره‌های بعدی از روزنامه‌های فرهنگ چاپ اصفهان، اطلاع چاپ تهران و به ویژه اختر اسلامبول، مطالبی به وام گرفته شد و به زبان اصلی چاپ کردند. در این شماره‌ها حتی گزارشهایی نیز به فارسی از زبان «مخبر مخصوص» روزنامه چاپ می‌شد. در این هنگام جلال الدین انسی زاده به تنهایی روزنامه را منتشر می‌ساخت. شماره‌های ۲۳ (۲۳ رجب ۱۳۰۳) تا ۳۶ (۵ رمضان ۱۳۰۳) کشکول سراسر فارسی است و چاپ یا بخش ترکی ندارد. در شماره ۳۲ چنین می‌خوانیم:

«به موجب تحریرات و مراسلات مخصوصه که از اطراف مشترکین کرام به اداره رسیده و می‌رسد؛ چون جمعی از هموطنان با ذوق خود را مایل آن دیدیم که مندرجات روزنامه کشکول در زبان فارسی طبع و نشر شود، لهذا ما نیز این میل و خواهش ایشان را در حق روزنامه کشکول موجب مزید پیشرفت و میمنت دانسته به نگارش آن به زبان فارسی شروع نمودیم و از خداوند مسئلت می‌نمائیم که ما را به ادای خدمت مقدس ی که در نظر داریم موفق فرماید.» بنابراین، تبدیل زبان روزنامه از ترکی به فارسی، به درخواست دانش آموختگان مسلمان قفقاز صورت گرفته است؛ در عین حال، از شرحی که در آخرین شماره سراسر فارسی کشکول به چاپ رسیده، پیداست که ناشر آن از ایرانیان نیز چشمداشت همراهی یا تشویق داشته است .

به استثنای برخی از شماره‌ها که سراسر آنها به ترکی آذری است، کشکول از شماره ۳۷ روزنامه فارسی– ترکی آذری شد و همواره بخش فارسی روزنامه مقدم بر بخش دیگر بود. در شماره ۵۷– که تنها تاریخ مسیحی ۱۶ اکتبر ۱۸۸۷ (تقویم روسی) در آن ذکر شده است– زیر عنوان (اخطار) نوشتند: «با اینکه در ممالک قفقاز زبان فارسی را چندان انتشاری نیست، باز از طرف صاحبان سواد که میل به خواندن روزنامه کشکول دارند، همه روزه اظهار شوق به مطالعه آن به زبان فارسی شده است.» در شماره ۵۹ (۱۶ نوامبر ۱۸۸۷) نیز انسی‌زاده یاد آور شد که «عمده مقصود ما از نشر یک قسمت روزنامه کشکول در زبان شیرین فارسی، جز ملاحظه فایدت ایران و ایرانیان نبوده و نیست»؛

آنگاه از «دانشمندان و کار آگاهان» ایرانی خواسته شده است که اخبار و آگاهی‌های مفید خود را «به سائقه انسانیت و اسلامیت» به اداره کشکول بفرستند.

آخرین شماره روزنامه کشکول (شماره ۱۱۳) که در ۱۹ صفر ۱۳۰۷ق انتشار یافت. سه صفحه نخست از چهار صفحه این شماره به زبان فارسی است و در صفحه نخست عکسی نیز از میرزا رضاخان ارفع الدوله دیده می‌شود. از آن پس، تا نیمه سال ۱۳۰۹ق که کشکول از انتشار باز ایستاده، بار دیگر به روزنامه‌ای ترک زبان بدل شد که گاهی آگهی یا مطلبی هم به زبان فارسی داشت. محتوای کشکول را خبر، مقاله، پاورقی و آگهی تشکیل می‌داد و در سرلوحه آن می‌نوشتند «این روزنامه به طبع نشریات خود در زبانهای عربی و فارسی و ترکی مجاز بوده از هر گونه وقایع و حوادث سیاسی و ادبی و غیره سخن گوید.» در سرلوحه ترکی آذری نیز عین این عبارت به آن زبان دیده می‌شود. گمفتنی است که کشکول هرگز مطلبی به زبان عربی چاپ نکرد.

خبرهای این روزنامه در دو بخش خبرهای قفقاز، با عنوان «حوادث داخلی» و خبرهای خارجی با عنوان «حوادث تلگراف» یا «حوادث خارجی» تنظیم می‌شد و به ندرت خبری از روسیه یا سرزمینهای متعلق به آن سوی قفقاز، به چاپ می‌رسید. مقاله‌ها، اکثر به صورت نامه‌هایی بود که خوانندگان برای چاپ در روزنامه از قفقاز و ایران و عثمانی می‌فرستادند. در چاپ سراسر فارسی نیز بارها از روزنامه‌های فارسی نقل مطلب می‌شد. علاوه بر آن، ترجمه خبرها و مقاله‌های روزنامه‌های عثمانی و عربی و به ویژه روسی در کشکول فراوان است.

در ذیل به یک صورت مکتوب جالب اشاره می‌کند که یک نفر از دانشمندان نسون نصاری نوشته و ما هم به مناسبت بودن عیناً آن را درج می‌نمائیم:

«آقای ع. ن.؟): زیاد افسوس می‌خورم که ترکهای قفقاز هیچ پیش نرفتند در تربیت. با وجودی که دولت روس زیاد سعی می‌کند در تربیت ترک‌ها، اما چه فایده، تربیت‌پذیر نیستند. ترکان را باید موافق زبانش دانست. هر طایفه که بزانش علم دارد، آن طایفه زودتر ترقی می‌کند. من اگر به جای ترک‌ها بودم زبان فارسی را نیز یاد می‌داشتم. هر چند حافظ گفته است: «ترکان فارس گوی بخشدگان عمرند»

اما نه ترکان قفقاز!

بسم الله. شما به من یک شاعر و یک نویسنده ترک نشان بدهید که در حقیقت شاعر و نویسنده باشد و آنهایی که بودند از کتابهای فارسی خوشه‌چینی کردند. نمی‌دانم حافظ سمرقند و بخارا را به خال کدام ترک می‌بخشد؟ من همچون می‌دانم که نه به آن ترک‌های چنگیزخانی، من اگر به جای ترک‌های قفقاز بودم، زبان فارس آیه‌ا میان ارمنهای قافقاز: علمشان کجا بود؟ تاریخشان کجا بود؟ هیچ چیز بجز خورده فروشی نداشتند. حالا بایبید ببینید چه قدر پیش رفتند که حتی از اندازه درآمدند. با پول روس، با تربیت روس الحال علوم و صنایع را تحصیل کرده و ترقی نموده‌اند» غ. م. خانم



جوابیه کشکول:

«کشکول. اگر چه نویسنده این کاغذ خیلی کامله و با اطلاع و در ایران هم بوده است، اما از وقتی که مشارالیها در ایران بوده تا حال قریب بیست سال می گذرد و از ترقیاتی هم که در عهداعلیحضرت اقدس شاهنشاه دل آگاه ایران به حصول پیوسته گویا اطلاع ندارد. علاوه بر ترقی و تربیت فارس‌ها، ترکان آذربایجان هم از حسن توجهات این پادشاه معارف پرور قدم به عرصه تربیت نهاده‌اند و اینک برای نمونه کاغذی را که از تبریز نگاشته‌اند و در فرخنده روزنامه اختر طبع شده در این جا عینا نقل می‌نماییم و در آینده هم از ترقیات اهل فارس به قدر اطلاع خودمان و به قدر امکان به موقع اخطار می‌آوریم. ارمانه را هم ما نمی‌توانیم بی علم و تواریخ و غیره بشماریم.» کشکول، ش ۳۲، سوم رجب ۱۳۰۳ از ضمیمه فارسی روزنامه دولتی تفلیسکی ودوموستی و چاپ فارسی روزنامه مستقل کشکول که هر دو در تفلیس مرکز فرمانروایی نایب السلطنه قفقاز منتشر می‌شدند، سخن گفتیم. با بازگشت روزنامه اخیر به ترکی نویسی در ۱۹ صفر ۱۳۰۷ / ۲۳ مهر ۱۲۶۸ ۱۵ اکتبر ۱۸۸۹، روزنامه فارسی دیگری در سراسر امپراتوری روسیه و دست نشاندگان آن به چاپ نرسید؛ حال آنکه اهمیت و پیشینه زبان فارسی نزد مسلمانان ایرانی تبار و ترک تبار قفقاز و ترکستان روس، ایجاب می‌کرد که روزنامه‌ای به این زبان در آن پهنه گسترده نشر یابد. اما اگر چه در قفقاز روزنامه‌هایی به ترکی آذری انتشار می‌یافت و در آنها گاهی نوشته، شعر و یا علاتی نیز به زبان فارسی به چاپ می‌رسید، هیچ روزنامه‌ای به زبانهای محلی، اعم از فارسی و ترکمنی و ازبکی و قزقیزی و مانند آن، در بخشهای خاوری دریای مازندران منتشر نشد. حتی مردم فارسی زبان امارت بخارا هشت سال درازتر از مردم ترکمنستان کنونی به روزنامه فارسی دست یافتند.

با این حال، مهاجران ایرانی و فارسی زبانان و فارسی‌خوانان سرزمینهای مسلمان نشین تزار، به روزنامه‌های فارسی توجه نشان می‌دادند. این را در بررسی محتوای عنوان‌هایی همچون حبل المتین و اختر می‌توان دید. نشان دیگر، تعیین بهای اشتراک برای قفقاز و ترکستان روس است که از این دوره به بعد در اکثر روزنامه‌های فارسی چاپ ایران و دیگر جاها دیده می‌شود. در دوره مظفری، دو روزنامه فارسی در امپراتوری روسیه به چاپ رسید. نخستین آنها به نمایندگان آن دولت استعماری در عشق آباد وابستگی داشت؛ ولی آن دیگری که یک سال بعد به چاپ رسید، ارگان فارسی اصلاح طلبان قفقاز بود.

با آن همه پیشینه فرهنگ ایرانی در سرزمینهای جنوبی امپراتوری تزارها و حضور این فرهنگ در بسیاری از کانونهای پرجمعیت این بخش از آن امپراتوری، انتشار کتاب و روزنامه به زبان فارسی بسیار محدود بود و تناسبی با اهمیت تاریخی، بلکه معاصر آن نداشت. زبان رسمی امارت بخارا– کهجمهوری تاجیکستان و بخش بزرگی از جمهوری ازبکستان کنونی را شامل می‌شد– فارسی بود، ولی در آن سالان روزنامه‌ای به این زبان و هیچ زبان دیگری جز زبان حامیان روس انتشار نیافت. در دیگر بخشهای خاوری دریای مازندران نیز که به گونه مستقیم از سوی روسها اداره می‌شد، وضع به همین گونه بود و تنها روزنامه دولتی دو زبانه مجموعه ماورای بحر خزر به حیات خود ادامه می‌داد. کار روزنامه‌نگاری محلی در قفقاز رونق بیشتری داشت؛ زیرا روزنامه‌های متعددی به گرجی و ارمنی و ترکی آذری در آن خطه کوچک اما چند قومی انتشار می‌یافت و تنها زبانه دو نشریه فارسی بود. دیگر روزنامه‌های مسلمانان قفقاز نیز به فرهنگ کهن خود ارج می‌نهادند و در کنار زبان اصلی، آگهی، نامه رسیده، مقاله یا شعری به زبان فارسی منتشر می‌ساختند. از آن میان باید از ارشاد و ترقی و تازه حیات یاد کرد که هر سه در بادکوبه به چاپ می‌رسیدند و افزون بر بازتاب بسیار گسترده رویدادها و مسائل ایران، در اکثر شماره‌ها یک یا دو مطلب نیز به زبان فارسی داشتند. علاوه بر این، ترکی آذری آن روزنامه‌ها پر از واژه‌های فارسی بود و یگانگی خط نیز موجب می‌شد که ایرانیان آشنا به آن زبان، ارتباط معنوی بر دامنه‌ای با صاحب قلمان آن سوی ارس داشته باشند و از روزنامه‌هایی که یاد کردیم، و به ویژه ملاصر الدین تفلیس بهره‌برد و تأثیر پذیرند.

مجموعه ماورای بحر خزر

نخستین روزنامه فارسی زبان چاپ شده در شرق دریای مازندران، به سال ۱۳۲۲ ق / ۱۲۸۳ خ / ۱۹۰۴ م در عشق آباد پایتخت ترکمنستان کنونی انتشار یافت. برخی از خطبه آن به زبان ترکمنی بود و از این رو، نخستین نشریه

ترکمنی نیز محسوب می‌شود. این روزنامه مجموعه ماورای بحر خزر نام داشت و نباید با روزنامه ماورای بحر خزر که یازده سال بعدانتشار یافت اشتباه شود. انتشار مجموعه ماورای بحر خزر به صورت هفتگی نامرتب، دست کم تا چهاردهم ذیقعدہ ۱۳۲۷ / ششم آذر ۱۲۸۸ / ۲۸ نوامبر ۱۹۰۹ ادامه یافت و آن، شماره چهارم روزنامه بود. بدین ترتیب، نشر روزنامه محلی در ترکمنستان کنونی به زبانهای فارسی و ترکمنی آغاز شد و تنها هفده سال بعد نخستین روزنامه سراسر ترکمنی به نام ترکمنستان در عشق آباد منتشر شد. عین این امر دو چیز است: یکی آنکه جمعیت شهر عشق آباد در آن هنگام مرکب از فارسی زبانان و کردان محلی و مهاجران آذربایجان و قفقاز و همچنین روسها بود و ترکمنها بیشتر بیرون از آن شهر می‌زیستند. دیگر آنکه مخاطبان روزنامه تبلیغاتی مجموعه ماورای بحر خزر علاوه بر مردم عشق آباد و تاجیکان و ازبکان و ترکمنان و کردهای پیرامون عشق آباد، مردم ایران نیز بودند.

مدیریت روزنامه را مأمور دولت روس به نام کنستانتین.م. فلوروف بر عهده داشت و نام آن به فارسی و روسی و فرانسه و وابسته به «مرکز حکومتی منطقه‌ای ماورای بحر خزر» معرفی می‌شد. سردبیر بخش فارسی مجموعه ماورای بحر خزر، شخصی ایرانی به نام آقا سید مهدی گلپایگانی (قاسم‌اف) بود که نامش به صورت س. م. قاسم‌اف در سرلوحه می‌آمد. سید مهدی گلپایگانی (گلپایگان ۱۲۴۲– عشق آباد ۱۲۹۶ خ) از مبلغان بهائی بود و فضل الله مهتدی (صبحی) درباره فعالیت روزنامه‌نگاری وی چنین نوشته است:

سید مهدی قاسم‌اف در نهان مبلغ بود و همچنین با مردی روس به نام کنستانتین میخانویلیچ فیدوروف همراز شد. این مرد روسی، سالی ده هزار منات از دربار تزار می‌گرفت و روزنامه‌ای به اسم مجموعه ماورای بحر خزر به زبان پارسی چاپ و پخش می‌کرد و به ایران می‌فرستاد. این سید مهدی، در آن روزنامه کار می‌کرد و ماهیانه می‌گرفت و به سود آنان و زبان ایران سخنهای می‌نوشت و ترجماتها می‌کرد. مجموعه ماورای بحر خزر، روزنامه بود اما خود را مجله معرفی می‌کرد.همچنان که اشاره شدمجموعه ماورای بحر خزر، در آن سالها نیز– و تا چند ماهه پس از آن – در عشق آباد منتشر می‌شد و در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی روسیه بود.

ارشاد

در پاییز ۱۹۰۵ م / ۱۲۸۴ خ، احمد بیک آقایوف از روزنامه‌نگاران و اصلاح طلبان جوان قفقاز، روزنامه هفتگی ارشاد را به ترکی آذری در بادکوبه انتشار داد. ارشاد به سبب آزادیخواهی و اصلاح طلبی مورد توجه مردم آن سامان قرار گرفت و از ۱۶ ذیقعدہ ۱۳۲۳ / ۱۲ ژانویه ۱۹۰۶، یعنی در ماه سوم انتشار، دارای ضمیمه فارسی شد که جداگانه نیز به فروش می‌رفت. این ضمیمه، تا ۲۷ صفر ۱۳۲۴ / ۲۲ آوریل ۱۹۰۶ در سیزده شماره منتشر شده است.

ضمیمه روزنامه «وقهٔ فارسی روزنامه ارشاد» خوانده می‌شد و دارای خبر و مقاله‌های روشنگر اجتماعی و برخی مطالب ادبی بود. سردبیری آن را میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی، ناشر قبلی روزنامه‌های ادب تبریز و مشهد و تهران و سردبیر بعدی مجلس و ناشر عراق عجم بر عهده داشت و همان زمان روزنامه ادب او با مدیریت مجد الاسلام در تهران به انتشار خود ادامه می‌داد. در روزنامه ارشاد، نام عیسی یک آشوربکف به عنوان ناشر ذکر می‌شد.

منابع:

ناصر الدین پروین، تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و...، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، سرائندگان شعر پارسی در قفقاز، تهران، ۱۳۷۱

جهانگیر قائم مقامی، نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹

فضل الله مهتدی (صبحی)، پیام پدر، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۵

فریدون آدمیت، فکر و دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۵

ابوالفضل قاسمی، سیاست مداران ایران در اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، آینده، ۱۳۷۲

آ. م. ماثو یف، ترجمه محسن شجاعی، تاریخچه حضور ایرانیان مهاجر در آسیای مرکزی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش. ۳، ۱۳۷۱

آرشیو روزنامه‌های فارسی کتابخانه دانشگاه تهران



ماهنامه فرهنگ و وطن یولی
سال نهم | شماره ۶۶ | ۸ صفحه

جواد رنجبر درخشیلر شاهنامه‌پژوه تبریزی در واکنش به اجرای برنامه‌ای با مضمون دده قورقود برای کودکان نوشت: «خست: حماسه نامیدن دده قورقود اگر از ناآگاهی نباشد نشانه ی برنامه ریزی دقیقی است. حماسه نماد ملیت است و جز ملت ها حماسه ندارند. دده قورقود حماسه نیست و اگر هم باشد در ایران حماسه نیست. حماسه ی ملی ما شاهنامه است و جز آن متون دیگر را حتی اگر به زبان فارسی باشد، همچون گرشاسپ نامه، با عنوان داستان های قهرمانی می شناسیم، نه حماسه. دهم: امکانات برگزاری برنامه نظرم را جالب کرد. این همه امکانات برای متنی که نه متعلق به آذربایجان و نه متعلق به ایران است و نه اهمیتی دارد از کجاست؟ سوم: آموزش متون کهن برای کودکان باید با نهایت دقت و ظرافت باشد. سرکنگبین آموزش نباید بر صفرای خشونت کودکان بیفزاید. دنیای کودکی تناسبی با خشونت های عریان دده قورقود ندارد. افزون بر اینکه اصلا چه نیازی به آموزش این متن به کودکان است، می توان پرسید که چرا کودکان را در برابر

خشونت بنوی قرار می دهیم؟ عمق فرهنگی و انسانی داستان های فولکلور در آذربایجان و اردبیل بسیار بیشتر از دده قورقود است. مقایسه ی این متن با متون حتی متوسط زبان فارسی هم نشانه ی عمق و پیچیدگی و اهمیت متون فارسی است. چهارم: در آگهی برنامه در دروغی آشکار و زشت و زنده دیدم نوشته‌اند دده قورقود در یونسکو بالاتر از شاهنامه و ایلیاد و اودیسه و... قرار گرفته است. قوم‌گرایی مطلقا بر جعل و دروغ استوار است. این هم یکی از نمونه های آن. البته برای اهل فرهنگ این دروغ گویی ها جز خنده برنمی انگیزد و جدی گرفته نمی شود، اما این دروغ ها همچون دروغ لهجه ی عربی بودن فارسی عمری درازتر و تأثیری عمیق تر از آنچه ما تصور می کنیم در اذهان خواهد گذاشت. دروغ لهجه عربی بودن فارسی در یکی از نشریات کاملا بی‌اهمیت ساخته شد و هنوز هم در اذهان برخی افراد می چرخد و به طور روزمره استفاده می شود. این دروغ پردازی های حرفه ای دقیقا در چهار چوب انحطاط فرهنگی قابل بررسی است و جز سست کردن پایه های

زمینه‌های قرارداد آخال از جنگ هرات تا جنگ مرو

ایران چگونه حاکمیت روسیه بر ماوراءالنهر را پذیرفت؟

داوددشتیانی

قرارداد آخال میان ایران قاجاری و روسیه تزاری در کنار سایر قراردادهای دوره قاجار به‌عنوان واکناری قلمرو گسترده‌ای از ایران شمرده و معرفی می‌شود؛ حال آنکه موضوع این قرارداد درباره مناطقی از آسیای مرکزی و ماوراءالنهر بود که برای قرن‌ها ایران دیگر سلطه‌ای درباره آن‌ها نداشت. قرارداد آخال در واقع به عمر خانات مستقل خیوه، بخارا و سمرقند پایان داد و ترکمن‌ها و ازبک‌های ماوراءالنهر را تحت سلطه روس‌ها درآورد و زمینه دخالت و حضور ایران در این منطقه را برای همیشه از بین برد و البته حدود مرزی را نیز به نفع روس‌ها و زیان ایران ترسیم کرد.

این قرارداد پایانی همیشگی بر چند قرن عدم حضور ایران در ماوراءالنهر بود و سرنوشت این منطقه را حتی تاکنون به نوعی در قبض ید روس‌ها قرار داد. قرارداد آخال بخشی از ماجرای پیچیده و مرموزی بود که بعدها به آن نام بازی بزرگ داده شد و ایرانیان در آن عصر از آن بی‌خبر بودند. شیر پیر ایرانی در میان خرس روسی و عقاب انگلیسی اسیر و گرفتار شده بود و هر یک به‌گونه‌ای بر این پیکره کهن ضربه می‌زدند. زمانی که بریتانیا برای جدایی افغانستان و هرات معاهده پاریس را به ایران تحمیل کرد و حکومت حائل افغانستان را امیان مستعمره هندی خود با ایران و روسیه تزاری ایجاد کرد مسکو نیز پیشروی به سمت جنوب را آغاز کرده بود و در جنگ‌های ایران و روسیه، قفقاز را از ایران جدا کرد و طی نبردهای ممتد خانات مستقل ترکستان را به انقیاد خود درآورد و سپس قرارداد آخال را به ایران تحمیل کرد.

ماوراءالنهر چگونه از ایران جدا شد؟

شهرهای ماوراءالنهر تا زمان حمله مغول یکی از مناطق مهم قلمرو ایران تاریخی بودند اما پس از این واقعه ترکیب جمعیتی در ماوراءالنهر به سمت قبایل ترک و ازبک تغییر یافت و به مرور هویت و سرنوشت این منطقه از قلمرو ایران تاریخی جدا شد. ظهور تیمور کورگانی به ازبکان در ماوراءالنهر هویت متمایزی بخشید و با وجود آنکه خود تیمور و نوادگانش با فتح ایران به‌ننوان حاکمان ایرانی حکومت کردند اما پس از تیمور ماوراءالنهر جدا افتاده از ایران سرنوشت دیگری یافت و با ظهور خاندان مغول نژاد دیشبانی که هرات و سمرقند و بلخ و بخارا را فتح کردند وارد مرحله جدیدی شد. این جدایی با ظهور دولت صفوی و رسمیت مذهب تشیع در ایران جدی‌تر شد و شاه‌اسماعیل صفوی در جنگ‌های مرو با شیبک خان ازبک و جنگ غُجدوان آنان را شکست داد اما این نبردها در سراسر دوره صفوی ادامه یافت.

پس از دوره صفوی نادرشاه نیز توانست برای مدت کوتاهی بخارا و برخی شهرهای ماوراءالنهر را به قلمرو ایران بازگرداند اما این امر موقت بود و دودمان ازبکی هشت‌رخانی مجدداً بر امارت بخارا تسلط یافتند. با اختلاف میان خاندان‌های حکومتگر در ماوراءالنهر و جنگ میان آنها قدرت این امیران کاهش یافت و به مرور برای یافتن متحد و برخورداری از حمایت قدرتی بزرگ‌تر برخی از آنان نسبت به شاه ایران ابراز اطاعت کردند اما این هم‌پیمانی‌ها ظاهری بود و ایران در عمل سلطه‌ای بر ماوراءالنهر نداشت.

این دوره با شروع حکومت نسبتاً مقتدر آقامحمدخان قاجار در ایران هم‌زمان شد. هم‌زمان با قدرت‌گیری آقامحمدخان در ایران در جنگ میان شاه‌مردان خان ملقب به امیر معصوم امیر بخارا و خان مرو بیرام‌علی خان قاجار عزالدینلو، مرو سقوط کرد و بیرام‌علی خان کشته شد. اهالی مرو به عنوان اسیر از مرو بیرون رانده شده به بخارا آورده شدند.

آقامحمدخان که مشهد را تصرف کرده بود، در نامه‌ای به شاه‌مرد خان حاکم بخارا، خواستار بازگرداندن اهالی مرو از بخارا شد. متن نامه بنا به روایت تاریخ منتظم ناصری به این شرح است: «بلخ بامی و مرو شاه‌یجان و زمین داور و سیستان و قندهار و کابل از اجزای ملک پادشاهان ایران بوده‌اند اکنون شما را چه افتاده که بلخ بامی و مرو شاه‌یجان را تصرف نماید و آنکه دست بر قتل بیرام‌علی خان قاجار عزالدینلو که از طوایف علیه‌ماست کشایید. به تختگاه موروث و منکسب خود بازگردند و گرد کینه و فزونی نگردند تا ما نیز به حدود و سنور و ثغور قدیمه ایران قانع شویم و از این سوی آب جیجون فراتر نجویم.»

این نامه به خوبی نمایانگر آگاهی تاریخی آقامحمدخان نسبت

به حدود تاریخی ایران است و عزم او برای احیای قدرت سیاسی ایران را نشان می‌دهد؛ هرچند گرفتاری‌های آقامحمدخان در قفقاز مانع از ورود او به این منطقه و گوشمالی خانات پخارا نشد اما آوازه قدرت قاجار کم و بیش موجب بالاگرفتن دست ایران در این منطقه شد. محمدحسین‌خان مروی که موقوفات او در تهران چون مدرسه و بازار مروی مشهور است فرزند همین بیرامعلی‌خان قاجار بود که از بخارا گریخت و در تهران ماندگار شد و فتح‌شاه به او لقب فخرالدوله داد و در تهران به خان مروی مشهور بود. منازعه ایران بر سر هرات و شکست ایران مقابل افغان‌ها که ازحمایت سیاسی و نظامی بریتانیا بهره‌مند بودند ازبک‌ها و ترکمن‌ها را نیز نسبت به ایران گستاخ کرد و بر همین اساس بارها به خراسان حمله کرده و شهرهای ایرانی را غارت کردند.

امیرکبیر برای آگاهی از وضعیت طوایف و راه‌های ترکستان و همچنین آزادی تعدادی از اسیران ایرانی در خوارزم، رضاقلی‌خان هدایت را به‌عنوان سفیر به نزد خان خوارزم اعزام کرد که مجموعه گزارش او با عنوان سفارت‌نامه خوارزم منتشر شده است. این گزارش نیز بیانگر عدم آگاهی ایرانیان از وضعیت منطقه است که منافع و امنیت ایران را از این منطقه مورد تهدید قرار می‌داد. شورش و غارتگری ترکمن‌ها که بر بخش‌هایی از سرزمین‌های شمال‌اترک تسلط داشتند، همواره یکی از مشکلات شهرهای ایرانی خراسان بزرگ بود و دولت ایران معمولاً همیشه می‌توانست از عهده سرکوب آنان برآید؛ چنان‌که حدود یک سال قبل از انعقاد عهدنامه پاریس، به همت فریدون‌میرزا، ترکمانان شورش‌ی که به تحریک خان خوارزم، محمدامین‌خان، به سمت سرخس هجوم آورده بودند، در محل آق‌دریند به سختی مغلوب شدند و خان خوارزم نیز، دستگیر شد و به قتل رسید، اما اوضاع در سال‌های پس از عهدنامه پاریس و جدایی هرات از ایران، به زبان ایران تغییر کرد.

عدم حضور مداوم سپاهیان ایران در شمال‌اترک و از سوی دیگر، نحوه تعامل حاکم قاجارها در خراسان، موجب شد تا ترکمانانی که تابعیت دولت ایران داشتند، دوباره دست به شورش و غارتگری بزنند. ناصرالدین‌شاه برای پایان دادن به این وضعیت و برقراری امنیت در مرزهای ایران با خانات سپاه بزرگی برای تنبیه قبایل شورشی ترکمن ترتیب داد و راهی این منطقه گرد اما به دلیل اختلاف فرماندهان شکست سختی خورد، حمزه‌میرزا احشمت‌الدوله حاکم خراسان تصمیم به یک لشکرکشی گسترده گرفت تا ترکمانان طلعانی را سرکوب کند، اماوضعیت چنان حاد نبود که نیاز به لشکرکشی گسترده باشد. قدرت‌الله روشنی زعفرانلو در مقدمه کتاب سه سفرنامه و به‌عنوان شرحی بر گزارش «سیسمحمد لشکرنویس نوری»

دربارهٔ جنگ مرو – که دست بر قضا یکی از بهترین گزارش‌ها درباره این نبرد فاجعه‌بار است – می‌نویسد: «چون حشمت‌الدوله به حکومت خراسان رسید معلوم گشت به چه علت به فکر لشکرکشی افتاد و با وجود این‌که سران ترکمن با شرایطی که چندان دشوار نبود حاضر به قبول اطاعت بودند، نگذاشت کار به مسالمت خاتمه یابد و این ننگ را به بار آورد». خداحافظی با مرو… سپاهی که برای سرکوب ترکمانان فرستادند، یک سپاه ۴۰ هزار نفره و از هر نوع تجهیزات برخوردار بود.

با این حال، این لشکر آراسته از ضعف فرماندهی رنج می‌برد؛ به‌طوری‌که برای انتقال قشون، پیش‌بینی‌های لازم را انجام نداد و لشکر را در میانه راه با بی‌آبی جانکاه روبه‌رو کردند. شرح این شکست را، قدرت‌الله روشنی زعفرانلو ساده و به اختصار چنین نقل کرده است: «در حقیقت نیرویی که به جنگ ترکمانان رفته بود، همه چیز داشت جز انضباط و فرمانده آن‌ها حشمت‌الدوله همه چیز داشت، جز قدرت فرماندهی و وزیر او اقوام‌الدوله! همه چیز داشت، جز تدبیر…» غرور بی‌جا و ارضی نشدن به صلح، بی‌انضباطی بسیار، ضعف فرماندهی و خبط و خطاهای مکرر، فراهم‌نساختن مقدمات لازم، نداشتن اطلاعات دقیق از کار و بار ترکمانان، فراهم نکردن حتی تلف کردن آذوقه، سستی در مدافعه و تعقیب ترکمان‌ها، بی‌توجهی به سربازانی که در حال جنگ بودند و تبعیض در کارها، کار این لشکرکشی را به رسوایی کشید. بی‌فکری به درجه‌ای بود که حتی مهمات موجود هم مورد استفاده قرار نگرفت و ترس سرکردگان به حدی بود که می‌گفتند اگر گردن ما را بزیند

هم وارد میدان نمی‌شویم. با این وضع سربازان نیز روحیه خود را از دست داده و خود را بخته بودند. خودداری قوام‌الدوله از فرستادن کمک مزید بر علت شد و طایفه ترکمن ساروق هم که به اطاعت درآمده بود، چون کار سپاه ایران را در کارزار، زار دید، به دشمنان ملحق شد.» محمدجعفر بن‌محمدعلی خورموجی، موخ مشهور عصر قاجار در «حقایق‌الآخبار ناصری» این جنگ را اینگونه توصیف کرده است: «آتش محاربه، شعلهور، از تیغ دلبران هنرور، توده آغبر رنگ لاله احمر گرفت… از طلوع فلق تا ظهور شفق دست به تیغ و تفنگ باز بردند و بساطی مَلَمَع از خون دلبران بر سطح زمین گسترده… در آن روز که نمونه محشر بود، محاربه‌از هر چه تصور کنی ضعب‌تر آمد. همه صحرا تن بی‌سر و گردن بی‌حنجر گردید.» این گزارش درنکات از شکست تاریخی قاجار در جنگ مرو پایان قدرتمنمایی ایران بر سرزمین‌های شمالی رود اترک بود و نشان داد که ایران قاجاری توان مداخله در این مناطق را ندارد.

این شکست مفتضحانه، در پی شکست از نیروهای انگلیسی در جنوب و نیز، جدایی هرات از ایران، کار را در مرزهای شرقی ایران خراب‌تر از قبل کرد و بهانه‌ای به دست روسیه تزاری و انگلیس داد که اقدامات خود را در این منطقه توجیه کنند. تلفات ایران در جنگ مرو وحشتناک بود؛ از ۴۰ هزار سپاهی، تنها هشت هزار نفر به مشهد بازگشتند. این کالوس دهشتناک، آخرین عملیات نظامی ایران در شمال رودخانه اترک بود. پس از آن تنها عملیات‌های کوچک و محدود برای عقب راندن دسته‌های کوچک ترکمانان که به قصد غارت به شمال خراسان نفوذ می‌کردند، صورت می‌گرفت.

در سال‌های بعدی ناصرالدین‌شاه که بعد از شکست مرو، در خود توان مهار طغیان‌های پیاپی ترکمانان و غارتگری آن‌ها را تنها هشت هزار نفر به مشهد بازگشتند. این کالوس دهشتناک، از ادعای ایران بر سرزمین‌های شمال‌اترک چشم پوشید و به اشغالگری روسیه تزاری که تا آن زمان بخش عمده این اراضی را تحت اختیار گرفته بود، رسمیت بخشید. به این ترتیب، مرو برای همیشه از سرزمین مادری جدا شد.

انعقاد قرارداد آخال

ضعف دولت قاجاری در حدود مرزی خراسان و از سوی دیگر پیشروی روس‌ها در ماوراءالنهر منجر به همسایگی ایران و روسیه تزاری در شمال خراسان شد. درحالی‌که ایران از تنبیه و به اطاعت درآوردن قبایل ترکمن ناتوان شده بود روسیه تزاری در حال پیشرفت و فتح این منطقه بود و در چنین شرایطی ناصرالدین‌شاه ناتوان از برقراری امنیت به استقبال قرارداد آخال رفت. روس‌ها طی این قرارداد با سلب ادعای ایران بر مناطق ضعف دولت قاجاری در حدود مرزی خراسان و از سوی دیگر پیشروی روس‌ها در ماوراءالنهر منجر به همسایگی ایران و روسیه تزاری در شمال خراسان شد. درحالی‌که ایران از تنبیه و به اطاعت درآوردن قبایل ترکمن ناتوان شده بود روسیه تزاری در حال پیشرفت و فتح این منطقه بود و در چنین شرایطی ناصرالدین‌شاه ناتوان از برقراری امنیت به استقبال قرارداد آخال رفت. روس‌ها طی این قرارداد با سلب ادعای ایران بر مناطق



شمالی رود اترک مدعی برقراری امنیت در این حدود شدند. در واقع پیمان آخال، محصول رویارویی نظامی میان ایران و روسیه نبود و فشار نظامی از سوی روس‌ها به ایران وارد نشده بود. علت اصلی قرارداد آخال ضعف ساختار دفاعی و مدیریتی حکومت قاجار بود. این پیمان که دارای چهار محور بود با امضای مؤتمن‌الملک وزیر خارجه ایران و ایوان زنیوویف فرستاده روسیه منعقد شد. روس‌ها که با بهانه برقراری امنیت در منطقه ترکمن‌ها و آخال دولت قاجار را راضی به انعقاد قرارداد کردند، ولی تا سالیان دراز نتوانستند شورش‌های ترکمن‌ها را سرکوب کرده و امنیت را در این منطقه برقرار کنند. محور نخست و اصلی این قرارداد مشخص شدن سرحد مرزها میان ایران و روسیه بود. بر این اساس مرز ایران و روسیه که پیش از آن عملاً دریایی بود، به مرزهای شمال خراسان و منطقه زندگی ترکمن‌ها و آخال کشیده شد.

این مسئله بدان معنا بود که از این پس ایران برای همیشه حقی در رابطه با منطقه آخال و ترکمن‌ها ندارد. در فصل دوم پیمان، موضوع ترسیم دقیق مرزها و علامتگذاری آن مطرح شده بود. مسئله‌ای که هرچند در زمان ناصرالدین‌شاه به امضا رسید ولی تا سالیان دراز در مورد جزئیات آن مجادله و اختلاف‌نظر بود. محورهای سوم و البته چهارم این معاهده جایی است که تعدی روس‌ها و حماقت حکمرانان قاجار را نشان می‌دهد. بخش نخست قرارداد به مسئله تعیین مرزها و علامت‌گذاری آنان مربوط می‌شود. طی این قرارداد بخش قابل توجهی از سرزمین‌هایی که به ایران تعلق داشت برای همیشه از ایران گرفته شد. روسیه برای ضربه زدن به ترکمن‌ها، مرز را طوری ترسیم کرد که قبایل و طوایف ترکمن‌ها از هم پاره شده و بخشی تحت حاکمیت ایران و بخشی نیز در کشور روسیه قرار گرفت و در عین حال با آگاهی از وضعیت جغرافیایی منطقه معاهده را به نوعی تنظیم کرد که منشأ رودها و آب‌های این منطقه و همچنین قلل مرتفع در اختیار روس‌ها قرار گرفت و موقعیت ایران به لحاظ نظامی و اقتصادی تضعیف شد.از دست دادن بخشی از مرزهای متعلق به ایران به خودی خود قابل تأسف و زیان‌بار است. ولی این بخش دوم معاهده آخال است که خسارت جبران‌ناپذیری به ایران وارد می‌کند. روسیه طوری مرزها را در معاهده آخال ترسیم کرده بود که علاوه بر انتقال بهترین ناحیه آن منطقه به کشور خود، خطر بسیار بزرگی برای صنعت و کشاورزی خراسان ایران نیز به وجود می‌آورد. بر این اساس، روسیه کوه‌های مرتفع را در مرزهای خود قرار داده بود و به این ترتیب آب و چشمه‌های حاصله از این کوه‌ها نیز متعلق به روسیه بود.

چنین ترسیمی این امکان را به روسیه می‌داد که در هر زمانی، مانع از انتقال آب به ایران شود. علاوه بر اینکه، دولت ایران نیز متعهد شده بود در مسیر آب نه روستای جدیدی دایر کند و نه بیش از حد مجاز کشاورزی تعیین‌شده آب مصرف کند. در واقع ناصرالدین‌شاه یکی از بهترین نواحی که می‌توانست آب کشاورزی خراسان را فراهم آورد، و یک منطقه اقتصادی، صنعتی و کشاورزی پیشرفته ایجاد کند را بدون هیچ دردسری به روسیه تقدیم کرد.

برخلاف تصور عمومی ایران بر شهرهای مهم ماوراءالنهر تسلطی نداشت و طی قرارداد آخال ایران حدود مرزی خود را با روسیه ترسیم کرد اما در همین ترسیم حدود نیز در ازای هیچ منفعتی، بخش قابل توجهی از زمین‌های ایران به روسیه واگذار شد. ناصرالدین‌شاه با تصور اینکه شورش ترکمن‌ها با این قرارداد برای همیشه از بین خواهد رفت، اقدام به امضای آن نمود، این در حالی است که حداقل تا پایان حیات وی هیچ‌گاه ترکمن‌ها سرکوب نشدند. مسئله دیگر اینکه منطقه آخال در ترکمن‌نشین شمال خراسان، معبر داد و ستد ایران با قفقاز بود. واگذاری این مناطق به روسیه منجر به باج‌دهی ایران به آن کشور و از دست دادن فرصت‌های مناسب اقتصادی بود.

متن قرارداد آخال

متن قرارداد از تسلط سیاسی و جغرافیایی و نظامی روسیه بر منطقه حکایت می‌کند که مفاد آن را با هوشیاری و آگاهی کامل تنظیم کرده است و طرف ایرانی نیز بدون مذاقه و بررسی و مجادله، آن را به امید سرکوب ترکمن‌ها با حاکمیت روس‌ها در آن حدود پذیرفت.

در بند اول قرارداد که مهمترین بند این قرارداد

هویتی ایران را هدف نگرفته است. بدیهی است که تشیع هم جزو هویت ملی ماست و اگر انحطاط گسترده تر و عمیق تر شود تشیع را هم از بنیان خواهد کند. دده قورقود برخلاف شاهنامه که جزوی از فرهنگ ایرانی زردشتی اسلامی است دقیقاً در برابر این تاریخ و فرهنگ ریشه هایی جعلی برای ترک زبانان ایران می تراشد که جز دگرگونی هویتی و از خود بیگانگی نیست. پنجم: به نظر می رسد مدیریت فرهنگی در کشور آشفته است. دقت و انسجام نظری ندارد و مبتنی بر فرهنگ دیرین ملی نیست. احتمالاً در اردبیل کلاس یا کارگاهی برای شاهنامه خوانی مجوز نخواهد گرفت و اگر هم بگیرد قطعاً چنین امکاناتی نخواهد داشت. اما دده قورقود که متنی تازه یافته و کاملاً بی ربط به اردبیل و آذربایجان و ایران است در این شهر چنین دست و دلبازانه تزویج می شود. ای کاش می شد از برگزارکنندگان این برنامه پرسید دراطراف شما کسی هست که اسمش یالتاجوق، قارابوقا، اوروز و...باشد و یا حاضرید دده قورقود را برای بچه های خودتان هم بخوانید؟

نیز هست حدود مرز به این شکل ترسیم شده است: «در طرف شرق بحر خزر سرحد بین ممالک ایران و روس از قرار تفصیل ذیل خواهد بود: از خلیج حسینقلی‌الی‌چات سرحد بین الدولتین بحری رود اترک است، از چات خط سرحدی در سمت شمال شرقی قلل سلسله کوه‌های سنگوداغ و ساکریم را متابعت کرده و بعد در سمت شمال به طرف رود چندر متوجه شده و در چقان قلعه به بستر رود مزبور می‌رسد. از اینجا در سمت شمال به قلل کوه‌هایی که فاصل دره چندر و دره سومبار است متوجه شده و در سمت مشرق قلل کوه‌های مزبور را متابعت کرده و بعد به طرف بستر رودخانه سومبار و در ملتقای رود مزبور با نهر آخ آقابان فرود می‌آید. از این نقطه اخیر به طرف شرق بستر رود سومبار خط سرخه محسوب می‌شود الی خرابه‌های مسجد دادیانه و از مسجد دادیانه الی قلل کویت داغ سرحدی راهی است که به درون ممتد است. پس از آن خط سرحدی در امتداد قلل مزبور، به سوی جنوب شرق حرکت می‌کند ولی نرسیده به انتهای تنگه گرماب به طرف جنوب برگشته و راه سرکوه‌هایی که فاصل دره سومبار و سرچشمه گرماب گذشته و بعد متوجه به سوی جنوب شرقی شده. از قلل کوه‌های میزنو و چوب بست عبور و راهی را که از گرماب به رباط می‌رود در محلی ملاقات می‌کند که در یک ورستی شمال رباط است. چون به این محل رسید، خط سرحدی از قلل کوه‌ها الی قلل کوه دالانچه کشیده شده. پس از آن از شمال قلعه خیرآباد گذشته و در سمت شمال شرقی الی حدود گوگ قبتال ممتد شده و از حدود گوگ قبتال به دربند رود فیروزه تقاطع می‌کند و از اینجا در سمت جنوب شرقی متوجه به قلل کوه‌هایی می‌شود که از طرف جنوب وصل به دره است که راه عشق‌آباد و فیروزه از آن عبور می‌کند و پس از آنکه قلل کوه‌های مزبور را الی اقصى نقطه شرقی متابعت نمود، خط سرحدی به شمالی‌ترین قله کوه اسلم گذشته و در سمت جنوب شرقی قلل این کوه‌ها را طی کرده و بعد شمال قریه کلته چنار را دور زده و به محل اتصال کوه‌های زیرکوه و قزل‌داغ می‌رسد از اینجا خط سرحد در سمت جنوب شرقی از قلل سلسله زیرکوه کشیده می‌شود تا اینکه به دره رود بابا درومز برسد. بعد از وصول به این محل، به طرف شمال حرکت و در راهی که از گاورس الی لطف‌آباد ممتد است به جلگه می‌رسد. به طوری که قلعه بابا درومز در شرق این خط واقع می‌شود.»بند دوم مقرر کرده تا نمایندگان دو طرف مرز تعیین شده را «در محل و به‌طور صحیح ترسیم کرده و علامات را نصب نمایند.»

ایران در بند سوم متعهد شد: «چون قلعه‌جات گرماب و قلقلاب واقع در دره رودی که آبش اراضی ماوراءالنهر را مشروب می‌کند در شمال خطی واقع است که به موجب فصل اول سرحد بین متصرفات طرفین است، دولت ایران متعهد می‌شود که قلاع مزبور را ظرف یک سال از تاریخ مبادله این قراردادنامه تخلیه کنند. ولی دولت علیه حق خواهد داشت که در ظرف مدت مزبوره سکنه گرماب و قلقلاب را به مملکت خود مهاجرت دهد. از طرف دیگر دولت روس متقبل می‌شود که در نقاط مزبوره استحکامات بنا نکرده و خانواده ترکمن در آنجا سکنا ندهد.»

بند چهارم نیز در مورد رودهایی است که از سمت ایران آغاز شده‌اند که در این زمینه نیز ایران متعهد شده از ساخت روستا و شهرهای جدید در این حدودممانعت کند. متن این بند اینگونه است: «این محدودیت را برای ایران بیان کرده است: «و چون منبع رود فیروزه و منابع بعضی رودها و انهاری که ایالت ماوراء خزر متصله سرحد ایران را مشروب می‌کند در خاک ایران واقع شده است، دولت علیه متعهد می‌شود که به هیچ وجه نگذارد از منبع الی خروج از خاک ایران در امتداد رودها و انهار مزبوره قراء جدیدی تاسیس شده و به اراضی که بالفعل زراعت می‌شود توسعه داده شود و نیز برای اراضی که فعلاً در خاک ایران مزروع است بیش از آن مقداری که لازم است نگذارد آب استعمال کنند. محض اینکه این شرایط به طور صحیح اجرا و بدون تعطیل و تعلل رعایت شود، دولت ایران متقبل می‌شود که به قدر لزوم مأمورین صحیح برای این امر معین کند. به کسانی که از مدلول آن تخلف می‌ورزند سیاست سختی برسد.»

فصل ششم مقرر کرده است: «دولت ایران متعهد می‌شود که در تمام سرحد استرآباد و خراسان اخراج هر نوع اسلحه و آلات جنگی را از مملکت ایران سخت ممنوع دارد و نیز تدبیرات لازمه را به عمل آورد، نگذارد که به تراکمه که در خاک ایران هستند اسلحه برسد. کارگزاران سرحدی دولت علیه درباره اشخاصی که از طرف روسیه ماموریت منع خروج اسلحه از حدود ایران دارند، کمال مساعدت و همراهی را منظور خواهند داشت.» بندهای بعدی نیز به نحوه اجرای قرارداد مربوط می‌شود.

تذکرهٔ عیسی ضیایی اردبیلی (بخش اردبیل)



تذکرهٔ عیسی ضیایی اردبیلی (بخش اردبیل) به کوشش احد پیشگرو و از سوی انتشارات مهرنوشت چاپ و منتشر شده‌است. تذکرهٔ عیسی ضیایی اردبیلی، شرح حال و نمونهٔ اشعار بیش از یکصد شاعر قرون سیزدهم و چهاردهم قمری است که نسخهٔ خطی منحصر به فرد آن با شمارهٔ ۸۱۳۵ در ۷۲۶ صفحه در قطع رحلی در دانشکدهٔ نسخ خطی آذربایجان محفوظ است. مصحح پس از دسترسی به فایل این نسخه، ۲۶ نفر از شاعران اردبیلی و ۱۱ نفر از شاعران غیر اردبیلی را که مدتی از عمر خود را در شهر اردبیل سپری نموده‌اند، جدا کرده و اشعار و احوال آنان را در اثر حاضر آورده‌است. تذکرهٔ عیسی ضیایی اردبیلی (بخش اردبیل) به دلیل دارا بودن مطالبی از قبیل: معرفی ۳۷ شاعر قرون سیزدهم و چهاردهم و آمدن گزیدهٔ



نگاهی به کنسرت –نمایش «سی‌صد» سهراب پورناظری

عاشقانه‌ای برای ایران

نمایش «سی‌صد» نقش‌آفرینی کردند، همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، ستاره صحنه «دلنیا آرام» بود که در نقش «لثانی» دختر «چنگیز» نقش‌آفرینی کرد. دختر جوانی که در پروژه‌های «سی» و «سی‌صد» نیز تحسین مخاطب را برانگیخته بود با قدرت مخاطب‌را با خودش همراه کرد. یکی از عناصر این برنامه که هیچ مخالفی برای آن وجود ندارد، دل‌نیا آرام است. خواننده سوپرانو که با کنسرت نمایش سی به مخاطبان معرفی و از همان زمان باعث شگفتی شد. این بار حضور این هنرمند در سی‌صد بسیار پررنگ است زیرا در نقش دختر چنگیزخان مغول بازی پرقدرتی ارائه می‌دهد که با لهجهای غیر معمول و اجرای قطعات آوازی در حین حرکت‌های گسترده بر صحنه همراه است.
دلنیا آرام تنها شخصیت این پروژه بود که قدرت بازیگری و آوازخواندن را توامان در خود داشت و مخاطب را با قدرت صدای خود و هنر بازی میخ‌کوب کرد.

نخستین «سی‌صد»

در نخستین بخش نمایشی «سی‌صد»، که سال ۱۴۰۱ روی صحنه رفت دختر چنگیز مغول را می‌بینیم که بر جنازه همسر مویه می‌کند و به آورنده خبر دستور می‌دهد همه کتاب‌های نیشابور به آتش کشیده شود. پس از آن بار دیگر نوبت به اجرای موسیقی می‌رسد و تپهورس پورناظری تکنوازی س‌تار را آغاز می‌کند تا در ادامه همراه با گروه سازهای زهی و رضا بهرام به اجرای قطعه «لیلا» بپردازند. بخش‌های نمایشی و اجرای موسیقی از ادامه برنامه به تناوب پیش می‌روند و داستان غم‌انگیز ظلم و ستم مغول‌ها به مردم ایران را روایت می‌کنند. وقتی مرد کتاب‌سوز دل به دختری به نام ایران می‌دهد نوبت به اجرای قطعات عاشقانه می‌رسد و زمانی که کتاب‌ها در آتش می‌سوزند، مردی اسیر در زنجیر، آوازی سوزناک سر می‌دهد. اما سرنوشت ایرانیان چیزی غیر از این رنج و غم است. گرچه مغولان شاهنامه را به خیال نابود کردن ایران و زبان پارسی به آتش می‌کشند، اما تصویری از جمعیت انبوه کودکانی که شاهنامه در قلب و ذهن آن‌ها جا گرفته نوبدبخش جاودانگی زبان و فرهنگ پارسی و رهایی ایرانیان از ظلم و تیرگی است. در پایان برنامه نیز اجرای قطعه‌ای با مطلع «وطن آواز من، پر پرواز من» زمینه ساز اجرای «ای ایران» توسط اعضای گروه و مخاطبان حاضر در کاخ سعدآباد می‌شود تا یکپارچگی و عشق آن‌ها به میهن را نشان دهد.

در نهایت کنسرت نمایش «سی‌صد» نه کنسرت است نه نمایش، بنابراین نباید انتظار داشت مخاطب جدی موسیقی یا تئاتر را کاملاً راضی کند. مخاطبان موسیقی همچنان به یاد آثار قدیمی پورناظری‌ها و گروه شمس هستند و انتظار قطعاتی به یادماندنی در کنسرت‌هایی پرشور را می‌کشند و مخاطبان تئاتر ترجیح می‌دهند تاریخ ایران را با روایت و اجرایی محکم‌تر بر صحنه ببینند. اما این ترکیب می‌تواند کارآیی خود را داشته باشد زیرا هنوز بسیاری از مردم با سالن‌های تئاتر و موسیقی ارتباطی ندارند و می‌توان امیدوار بود که برنامه‌ای سرشار از نور و رنگ و جذابیت‌های بصری، مخاطبان جدیدی را برای هر کدام از این هنرهابه وجود بیاورد تا سالن‌های نمایش پررونق‌تر و کنسرت‌های موسیقی ایرانی بر مخاطب‌تر شوند چرا که ویدئومپینگ نیز در این برنامه نقش مهمی دارد و ترکیب نور و تصویر روی دیوار سفید توانسته است فضاهای گوناگون را بازسازی کند.



اشعار آنها برای اولین بار در این اثر از جمله دیوانهٔ اردبیلی، باقی اردبیلی، جگرچی اردبیلی، علی‌اکبر عطار اردبیلی، محمدباقر ترک اردبیلی، شمس عطار اردبیلی، میرزا تقی حکیم‌باشی اردبیلی، ساغر اردبیلی، مجرم اردبیلی و … آمدن اطلاعات تاریخی و ادبی شاعران دورهٔ قاجار اردبیل، بیان کردن خصوصیات رفتاری و کرداری شاعران، بازگو نمودن مشاغل و حرفهٔ اکثر شاعران دورهٔ قاجار اردبیل، آمدن علت فوت تعدادی از شاعران و … از اهمیت به سزایی برخوردار است و همین موارد باعث شده است که این اثر ارزشمند به عنوان یکی از مهمترین مراجع ادبی اردبیل در دوره قاجار محسوب گردد. عیسی ضیایی، فرزند حاجی محمدرحیم صراف در سال ۱۲۶۹ قمری، یعنی در سال ۱۲۲۹ شمسی (۱۸۵۰

هویت‌سازی‌های کاذب و میراث ادبی نظامی گنجه‌ای

شاعر دزدی

ترکان سلجوقی را به آن دیار کشاند و سلجوقیان ترک‌زبان در حدود ۴۶۸ هجری بر منطقهٔ اران و ماورای ارس سیطره یافتند و در کوتاه‌مانی، زبان و فرهنگ ترکی بر آذربایجان، اران و البته گنجه تثبیت شد و پس از این روزگار است که منابع مختلف، مردم گنجه را ترک‌زبان دانسته‌اند (نظری به تاریخ آذربایجان ۱۳۴۹: ۲۳۶، بستان السیاحه، بی تا: ۵۱۱) و نظامی در همین شرایط تاریخی و زبانی زاده شد.

هویت‌سازی‌های کاذب و میراث ادبی نظامی گنجه‌ای در مورد تاریخ زاده‌شدن نظامی اختلاف نظر است، ولی او باید در میان سال‌های ۵۲۰ تا ۵۴۰ هجری قمری دیده به جهان گشوده باشد (شهباشی ۱۳۳۴: ۲۱) و بدین ترتیب نظامی در حدود ۶۲ سال بعد از رواج فرهنگ و زبان ترکی در گنجه زاده شده و طبیعی‌است که متأثر از این زبان و فرهنگ بوده باشد، ولی نکتهٔ آن است که با وجود غلبه کلی زبان ترکی، زبان فارسی همچنان به عنوان زبان شعری و ادبی جایگاه خود را در اران و آذربایجان حفظ کرده بود و این وضعیت دست‌کم تا قرن دهم هجری رواج داشته‌است و به شهادت «تذکرهٔ نصرآبادی» و «تحفهٔ سامی»، مردم آن دیار تا سدهٔ دهم به فارسی شعر می‌سروداند و از شاعران این دیار هیچ شعری به زبان ترکی ثبت نشده است (نظامی گنجه‌ای و پنج گنج ۱۴۰۰: ۲۷).

استوارترین دلیل بر این مدعا آن است که شاعران آذربایجان تا این زمان اشعار خود را به فارسی می‌سرودند و ممدوحان ترک‌زبان خود را هم به فارسی ستایش می‌کردند و منظومه‌های فارسی خود را به نام شاهان و امیران ترک‌زبان ثبت می‌کردند.

نظامی گنجه در پنج گنج خود در حدود ۲۹۰۰۰ بیت سروده است و اگر به طور متوسط هر بیت را شامل ده واژه فرض کنیم، مجموعه واژگان فارسی در آثار نظامی صرفنظر از تکراری‌بودن برخی واژه‌ها، حدود ۲۹۰۰۰۰

(دویست و نود هزار) است و شمار واژگان ترکی در این سروده‌ها به صد واژه هم نمی‌رسد که البته برخی از آنها شامل نام‌های خاص ترکی یا پوشاک و غذاها و اصطلاحات دیوانی است که سروده‌های شاعران خراسان هم دیده می‌شود. تکرار می‌کنم که این موضوع به معنای خلع یکسرهٔ نظامی از فرهنگ ترکی نیست، ولی اگر در پی جدا کردن نظامی از زبان و فرهنگ ایرانی و فارسی باشند، راه به جایی نمی‌برند و در برابر این دویست و نود هزار واژه و انبوهی از کاربردهای محاوره‌ای فارسی در منظومه‌های نظامی، پاسخ و توجیهی ندارند (زبان و اصطلاحات عامیانه در خسرو و ششیرین نظامی، ۱۳۹۵: ۱۹–۲۵) و خود نیک می‌دانند که هیچ ترک‌زبانی اگر با فارسی آشنایی نداشته باشد، شعر نظامی گنجه‌ای را در نمی‌یابد. تلاش برای هویت‌سازی کاذب از طریق شاعران و میراث فرهنگی و ادبی، پیشینه‌ای چندان کهن ندارد و متعلق به زمان‌هایی است که نیت‌های استعماری درصدد ایجاد تفرقه میان ملت‌ها و فرهنگ‌های هم‌ریشه برآمده‌اند. بنیان نخستین تلاش‌ها برای مصادره فرهنگی نظامی گنجه‌ای به عصر سیطره بلشویک‌های و شوروی سابق برمی‌گردد. پژوهشگران و خاورشناسان روس و در صدر آنان برتلس، که غالباً پژوهش‌هایش با سیاست‌های کلی بلشویک‌ها همسو بوده‌است، در پی آن برآمدند تا اساساً احساس وطن‌پرستی و ایران‌دوستی را در میراث شعری نظامی گنجه‌ای انکار کنند. برتلس در مسیر سلب هویت فرهنگی سرزمین‌های اشغال‌شده از جمله قفقاز و آذربایجان حتی می‌کوشید تا با القای روحیه اومانیتیستی کاذب، گرایش‌های مذهبی نظامی را هم به حاشیه بکشاند (برتلس، ۱۳۵۵: ۱۶۷). جدا کردن نظامی گنجه‌ای از هویت باورداشتی و ایرانی او از طریق هویت‌سازی‌های جعلی، از اهداف سیطره نظام بلشویک‌های و شخص استالین بود. او از این طریق می‌خواست به تصور خود خلق‌های جماهیر شوروی را به کمک جعل هویت‌های تازه با حکومت مرکزی پیوند زند. استالین در مصاحبه‌ای با نویسنده‌ای او کرانی به نام میکلا بازن (mikola Bazhen) با صراحت تمام تأکید می‌کند که باید نظامی را از پیکرهٔ ادبیات ایرانی جدا کنیم، هرچند که بیشتر اشعار خود را به فارسی سروده است (Doostzadeh، ۲۰۰۷: ۲۳) و شگفتا که سخن او مبتنی بر توهم اشعاری از نظامی به ترکی است در حالی که نظامی حتی یک بیت هم به زبان ترکی ندارد. گفتمنی است که این تلاش بلشویک‌ها هرگز راه به جایی نبرد. نگاه علمی و معقول بر آن است که بزرگان ادبی و فرهنگی، علمی و هنری و شاهکارهایی که خلق کرده‌اند متعلق به همه بشریت و میراثی جهانی هستند و اگرچه هر کدام از آن‌ها ریشه در فرهنگ وزبانی خاص دارند، اما نصیب معنوی آنان به همه انسان‌ها در گوشه و کنار عالم می‌رسد و هرگز جعل هویت‌های فرهنگی و ادبی نمی‌تواند در مصادرهٔ فرهنگی و ادبی توفیقی به همراه داشته باشد.

منابع

ابوعبدالله مقدسی (۱۳۶۱): احسن التقاسیم ، ترجمهٔ علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
امامی، نصرالله (۱۳۹۵): گنجه زادگاه نظامی، مجموعهٔ مقالات نظامی‌شناسی، به کوشش منصور ثروت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
امامی، نصرالله (۱۴۰۰): نظامی گنجه‌ای و پنج گنج، تهران، سمت.
برتلس، ی.آ (۱۳۵۵): نظامی شاعر بزرگ آذربایجان، ترجمهٔ حسین محمدرزاده صدیقی، تهران، انتشارات پیوند
شهباشی، علی اکبر (۱۳۳۴): نظامی شاعر داستان‌سرا، تهران، ابن‌سینا.
شبروانی زین‌العابدین (بی تا): بستان السیاحه، تهران، انتشارات سنائی.
مشکور، محمد جواد (۱۳۴۹): نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار ملی.



نصرالله امامی

بر اساس آخرین آمار سازمان ملل در حدود ۱۹۶ کشور مستقل در جهان وجود دارد؛ بعضی از این کشورها دارای تاریخی کهن هستند و بعضی هم نوپا و تازه به استقلال رسیده‌اند. کشورهای کهن یا کشورهایی که دست‌کم چند سده از تثبیت تاریخی آن‌ها می‌گذرد، بی‌گمان دارای هویت و پشته‌وهای فرهنگی و ادبی پایداری هستند و آنان که تاریخ و پیشینه‌ای نوتر دارند برای شکل‌پذیری فرهنگی و تثبیت هویت ملی خود تلاش می‌کنند. در این میان بعضی از کشورهای نوپا گاهی برای حفظ موجودیت ملی و ادامه بقای خود، در پی هویت‌سازی فرهنگی برمی‌آیند و شگفتا که گاهی نیز در تلاش برای بودن هویت‌های فرهنگی دیگران و منتسب کردن آنها به خود هستند؛ کاری که در مرحله تقلید فرهنگی ، ممکن است تا حدی قابل چشم‌پوشی باشد.

در این روزگار، بیرامون کشور ما ایران با تاریخ و هویت فرهنگی چندهزارساله‌اش، کشورهایی سر برآورده‌اند که روزگاری پاره‌ای از پیکره ایران بزرگ بوده‌اند و اکنون برای خوداستقلال و هویت فرهنگی مستقلی قائل هستند.

این کشورها که گذشته فرهنگی آنان خواه ناخواه با پیشینه و هویت فرهنگی ما گره خورده‌است، غالباً در تلاش برای هویت‌سازی‌هایی هستند که خود می‌دانند از ما وام ریشه و می‌گیرند. این نکته که هویت فرهنگی آنان ریشه در گذشتهٔ مشترکشان با ما دارد، نه تنها مردود و انکارشدنی

نیست بلکه مطلوب و پذیرفتنی هم است. دشواری و سیاهکاری زمانی است که در پی انکار ریشه‌های فرهنگی خود باشند و بکوشند تا به مدد هویت‌سازی‌های کاذب و انکارهای بی‌بنیاد، هویت‌ربایی فرهنگی کنند و گاهی نیز بی آنکه خود بدانند و دریابند، با القای دشمنان فرهنگی ما، وسوسه می‌شوند و تن به هویت‌سازی‌های دروغین می‌دهند. بی‌گمان اعتراف به مشترکات فرهنگی یک چیز است و مصادره هویت‌های فرهنگی دیگران به نفع خود، چیزی دیگر.

در تاریخ فرهنگی و ادبی و علمی کشور ما هستند شخصیت‌هایی جهانی که همواره در معرض طامع هویت‌رביان فرهنگی بوده‌اند. هویت‌رביان فرهنگی غالباً از رشته‌های بسیار باریکی که برآیند تحولات تاریخی یا جغرافیایی یا مهاجرت‌های قومی و زبانی است، بهره می‌گیرند. روزگاری که مثلاً بلخ جزو ایران بزرگ بوده و نشانی از افغانستان وجود نداشته، شاعر بزرگی مانند مولوی در آن دیار زاده شده و سپس در نوجوانی همراه با پدر و خانواده خود به آسیای صغیر که آن هم در همان روزگار جزو قلمرو ایران بزرگ بوده مهاجرت کرده و در آن دیار پرورده شده و کسب دانش کرده و در سایه نبوغ ذاتی و تفکر و قریحه، شاعری بزرگ و جهانی شده‌است.مولوی همه اشعارش را به فارسی سروده و سروده‌هایش که از پشته‌وهای ادبی فارسی بهرمند است، خود به گونه‌ای موجب غنای بیشتر شعر و ادبیات فارسی شده و اکنون آثارش، بخشی از میراث فرهنگی ماست. در چنین حالی نمی‌توان مولوی را شاعر افغانی یا ترک دانست و هویت متعین و غیرقابل انکار فرهنگی او را نادیده گرفت؛ به‌ویژه آنکه در این میان، مفهوم‌شناسی وطن و ملیت در دنیای کنونی نیز با ترمینولوژی محدود و بسته روزگار ما متفاوت بوده‌است. همچنین بیرونی و خوارزمی و خیام و ابن‌سینا و بوزجانی و دیگرانی که گاه آنان را روس و گاه افغان و عرب یا ترک دانسته‌اند. در هویت‌سازی‌های فرهنگی گاهی با پشته‌وهای تبلیغاتی و به‌استخدام گرفتن پژوهشگران وابسته و مزدبگیر، به مسخ و تحریف نام‌های تاریخی نیز دست زده‌اند؛ هرچند گاهی خطاهای مستشرقان که برخی از شخصیت‌های ادبی و علمی ما را غیرایرانی دانسته‌اند نیز مطرح بوده‌است.

در جهان امروز، تلاشی بی‌اساس و خردگريزانه است که بخواهند با تحریف‌های تاریخی و فرهنگی، درخت تناور کهن‌سالی را تکان دهند که ریشه‌هایش تا اعماق تاریخ فرورفته و صدها سال بار و ثمرش همه جهانیان را بهرهمند کرده‌است.

یکی از کسانی که هویت‌ربایی فرهنگی همواره او را نشانه گرفته است، نظامی گنجه‌ای است. نظامی سرایندهٔ پنج منظومه بزرگ فارسی، مشهور به *خمسه* یا *پنج گنج* است. نظامی

در گنجه زاده شد. گنجه که نامش ایرانی و فارسی به

معنای پرحاصل و زرخیز است،

در شمال شرقی قفقاز کوچک و در حاشیهٔ رودخانه کورا

قرار داشت. ابن فقیه، جغرافی‌دان بزرگ و صاحب کتاب

«لبلدان» این شهر را از توابع آذربایجان دانسته است.

گنجه به لحاظ فرهنگی متأثر از شرایط فرهنگی

ولایت اران یا آلان بوده‌است و براساس یافته‌های

سنجیده علمی، آرائی‌های کهن همگی آریایی بوده‌اند

(امامی ۱۳۹۵: ۱۶۱). در منطقهٔ اران و پیرامون آن،

زبان‌ها و گویش‌های بسیاری رایج بود. نویسندهٔ احسن

التقاسیم که بیشترین آگاهی‌ها را دربارهٔ زبان مردم اران

به دست می‌دهد، زبان مردم این دیار را ارانی می‌داند

ولی می‌نویسد که فارسی آنان هم قابل فهم است و این

نکته، گویای آشنایی مردم آنجا با زبان فارسی و رواج

فارسی‌گویی و فارسی‌دانی در آن دیار است (مقدسی،

۱۳۶۲: ۵۹۲).

سیطرهٔ زبان ترکی بر اران، به پیروزی ترکان سلجوقی بر سلطان مسعود در رمضان ۴۳۱ هجری قمری که نهایتاً منجر به تشکیل امپراتوری سلجوقی شد، برمی‌گردد؛ زیرا دیری نپایید که جاذبه چراگاه‌های آذربایجان،

شیخ محمد خیابانی مبارزی وطنخواه در راه حاکمیت ملی:

هدف قیام من عظمت ایران است



آموزشی نباشد. با وجود گذشت یک سده از قیام خیابانی در تبریز هنوز شاهد انتشار یک گزارش جامع و پژوهشی خنثار پیرامون اندیشه ها و کنش های سیاسی شیخ محمد خیابانی و حزب دموکرات او در سالهای ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۹ نیستیم. اما آن میزان است که نوشته ضبط شده از او و تکپوهایش در سدرتس اشد که به توبلیام او در نظر گرفتن تمامی کاستی ها و ارجح ها شخصی بدانیم که با روش خود سخت دل در گرو عزت ایران و آبادی و آزادی اش داشت و تلاش داشت آرزوها و آرمان های دور و دراز خود را از کانون تبریز و آذربایجان درسراسر ایران بگستراند و ایرانی آباد و آزاد بسازد. همان گونه که بارها و بارها می گفت: «هدف قیام من عظمت ایران است و آذربایجان جزء اینکند ایران و ایران جزء لاینفک ایران»

خیابانی نسبت های تجزیه طلبانه بدهند. این ادعاها بی پایه است و کمترین نشانه ای حاکی از تجزیه طلبی و بی علاقهگی به ایران و زبان فارسی در کارنامه سیاسی خیابانی دیده نمی شود. دل بستگی به ایران و ملیت و استقلال ملی و تمامی وجوهای اندیشه و کنش گری سیاسی خیابانی آشکارا مشهود است و کارنامه اش از آنکه در ضحیت با عنصر بیگانه روسی (چه تزاری و چه بلشویک) و چه عثمانی و انگلیسی، اسناد معتبر تاریخی نشان می دهد که خیابانی در بیان و نوشتار به دو زبان فارسی و آذربایجانی چیره بود و دستور داده بود در تمامی سخن و جلسات حزب به زبان پارسی سخن گفته شود. سخن رانی های عمومی اش هم روز غالباً به زبان ترکی آذربایجانی ایراد میشد فارسی همان روز به کید از زبان پارسی در روزنامه تجدید منتشر می شد و دستور بود که باید داده بود جز زبان فارسی در مدارس تبریز ، زبان

پنجدهه زمان بعنوان نفر نخست انتخابات مجلس شورای ملی چهارم از تبریز انتخاب شد. ولی هرگز نتوانست راهی مجلس بشود. در پایان همین سال ایران درگیر قرار داد ۱۹۱۹ بود که توسط وثوق الدوله تصویب شده و منظره یهود که تا نهایه باشد. در کنار تلاش برخی فعالان سیاسی تهران در مخالفت با این قرار داد خیابانی بصورتی جدی اعلام مخالفت با آن را در تبریز برافراشت و پس از هشت اسال مجدداً با وثوق الدوله درگیر شد. با آغاز سال ۱۲۹۹ (۱۳۰۷) فروردین، خیابانی و همراهانش دوباره و کلکونواهی دولتی را تسخیر کرده و مخالفت جدی خود را با دولت وثوق الدوله ابراز کردند. کربده در همان حال به گرایشات اشتوبکی و کمونیستی در تبریز نیز به مخالفت پرداخت. در همان زمان جنبش جنگل با ورود نیروهای کمونیست وارد دور دوم خود شده بود. خیابانی گرایشات اشتوبایی و جنبش روسیه و لنین را در این جنبش خوش نمی دید. "چه تفاوتی بین جنگلیان و سرنشین می کرد که "چه تفاوتی بین اشتوبایی و وثوق الدوله وجود دارد؟ وثوق الدوله می خواهد اینها را با هم بچسباند و یک نیروهای انگلیسی اداره کنند و شما می خواهید ایران را به کمک نیروهای روس اشغال و اداره کنید!"

جنبش خیابانی ۱۷ فروردین ۱۳۹۹ را روز کشته شدنش به دست قوای فزادی در ۲۲ شهریور ۱۳۹۹، کمتر از شش ماه دوام یافت. در اختلافات و برخی اشتباهات محاسبات و سوء تفهیم جیش در میان توده های مردم و برخی ساده انگراری های شخصی خیابانی در معادلات قدرت سبب شد قیام ناکام شود. پس از عزل وثوق الدوله و انتخاب مشیرالدوله به جای او، مشیرالسلطنه هدایت بعنوان والی راهی تبریز شد. خیابانی با پی گیری سیاستی سرسختانه و هیچ وجه حاضر به تعامل با والی جدید که از منتقدان وثوق الدوله بود نتواند بر نشد و در ۲۲ شهریور ۱۳۹۹ پس از نماندند شدن به منزل هراسان اش در پی اشغال خانه اش، در زیر زمین همان خانه کشته شد. در شرایطی که پشتیبان هایش حمایتی جدی از او نکردند و برخی هوادارانش از او جدا شده بودند هیچ قرینه ای که نشان دهد خیابانی عامل بیگانه بود وجود ندارد. فقط برخی گزارش ها از تعامل او با کنسول انگلیس در تبریز در ماه های قیام وجود دارد. ولی همان گزارش ها بر مستقل بودنش تاکید دارند.

برخی مورخان شوروی همچون ایوان اف و تقی اف در راستای سیاست های وقت مسکو سعی داشتند به قیام

منحل و خیابانی مجبور به ترک تهران شد. پس از سیری در خراسان و قفقاز در سال ۱۲۹۶ به تبریز بازگشت و پس از سال‌ها حزب دموکرات را در تبریز سامان داد و از گانش روزنامه تجدد را منتشر نمود. کارنامه خیابانی در این سال‌ها آکنده از کاپوهای سیاسی در راستای احاده مشروطیت و دفاع از کبان و استقلال ایرانی و آرمان دموکراسی و آزادی بود و جوهره تلاش هایش بیگانه ستیزی محض و البته انتقادهایی جدی که نثار دولت مرکزی به زعم او بی کفایت میکرد. کنش های سیاسی خیابانی در این سالها مطلقا دارای گرایشات قومی نبود. با آغاز جنگ جهانی اول ایران و آذربایجان دستخوش یورش بیگانه گان شد و خیابانی در این سالها همواره به استقلال ملی ایران پافشاری و علیه بیگانه گان موضع گیری های جدی داشت. با سقوط امپراتوری تزاری، تبریز به دست سپاه عثمانی اشغال شد و دولت وقت عثمانی که مشخصا دارای گرایشات الحاق طلبانه پانترکیستی بود سعی داشت با ترویج ایده پانترکیسم و اتحاد اسلامی و معرفی عثمانی به مثابه رئیس جهان اسلام شکست های خود را با الحاق آذربایجان و قفقاز به خاک عثمانی به نوعی جبران کند.

خیابانی و اغلب یارانش چون نویری از همان ابتدا با شجاعت مقاصد بیگانگان با سپاه عثمانی به مخالفت جدی پرداختند و همین سبب شد، فرمانده قشون عثمانی او و یارانش یارانش را نخست به رومیه و سپس قارص تبعید کنند. در همان زمان مسالواستند های قفقازی که پشتوانه سپاه عثمانی را با خود داشتند نام جمهوری خود را در ژوئن ۱۹۱۸ برخلاف شواهد تاریخی، آذربایجان نامیدند و همین سبب مخالفت جدی خیابانی و اکثریت دموکراتهای حلی او شد. تبعید خیابانی به دلیل شکست عثمانی طولی نکشید و به تیز بازگشت در همان سالها آذربایجان در گریز بحران و کشتارهایی بود که گاهی توسط آشوریان مهاجر عثمانی (کیلواها) به ریاست مارشعون و برخی ارامنه مهاجر قفقازی و برخی کردهای شکاک به ریاست اسماعیل آقا سمیتقو صورت می گرفت. تمامی این کشتارها که سبب مرگ ده ها هزار تن از مردم آذربایجان و یوزده مسلمان شد با واکنش های انتقادی درجی از سوی خیابانی مواجه شد و انعکاس گسترده ای در روزنامه تجدید داشت. خیابانی پس از بازگشت به تبریز در سال ۱۲۹۸ دور دوم تکاپوهای خود را آغاز کرد. در همین

جنبش ملی مشروطیت ایران در فراز و نشیب های خود
چهره های گوناگونی را فرید. یکی از آنها شیخ محمد
خیابانی بود. خیابانی که زاده خامنه در ۱۲۵۹ خورشیدی
در پیرامون تبریز بود، به دلیل سکونت در محله خیابان به
خیابانی معروف شد. به تحصیل دینی پرداخت و از
دانش جدید و زبان های خارجی بویژه فرانسه غافل نبود.
اغلب روایت ها، خیابانی را مردی درس خوانده، سیاستمدار
و اهل محاسبه و موقع شناس و آداب دان می دانند که
دارای آگاهی و نفوذ طبیعی در بین هوادارانش بود.
با آغاز جنبش مشروطه به این گروه گرایش پیدا کرد.
و پس از بمباران مجلس و قیام و ایستادگی و محاصره
تبریز به سپاه ستارخان پیوست. پس از فتح تهران و عزل
محمد علیشاه قاجار، به نمایندگی مجلس دوم انتخاب شد
و به تهران رفت. مهمترین چالش مجلس دوم، التیامات
روسیه تزاری بود که پس از تکیا پوهای مورگان شوستر
آغا؛ شده بود.

خیابانی در قامت نماینده ای جوان از مخالفان جدی تمکین به الیتاموت روسها در آذر ۱۲۹۰ بود.سخن رانی های پرشوری در تظاهرات علیه روسها ایراد کرد و نخستین نماینده ای بود که علیه آنها و الیتاموت در ۹ آذر ۱۲۹۰ سخن راند و چنین گفت: "بند از طرف ملت ایران، که حق آزادی و استقلال را از چندین هزار سال پیش تانکون برای خودشان ثابت می داند، عرض می کنم که ما تا امروز مستقل بودایم، در حفظ حقوق و ترقی مملکت خودمان صاحب اختیار بودایم... من با کمال جسارت و گشاده رویی به دولت روسیه می گویم که ممکن نیست این ملت، امور کشور و اختیار و استقلال خود را به دیگران واگذار کند... این اولیتاموت به استقلال ایران لطمه می زند و شکی نیست که فقط با موافقت دولت ایران، این اولیتاموت مورد قبول واقع نمی شود... امیدوارم این اولین اقدام طاعنه را پس بگیرند و ملت ایران را از خودشان آزاده نکنند" مجلس دوم با شجاعت الیتاموت از بیگانه راد کرد و به دلیل فشار روسها و همراهی وثوق الدوله وزیر خارجه وقت و انفعال دولتمردان، مجلس دوم

نگه کن بدین گردش روزگار

نظر سید حسن تقی‌زاده نخستین نماینده مردم تبریز در مجلس شورای ملی درباره پانتر کیسم:

هڏيان و فصه گويي يگ يهودي فرانسوي



سیدحسن تقی‌زاده در جریان ایجاد جمهوری آذربایجان توسط ارتش عثمانی نیز در طلبی با عنوان «آذربایجان و قفقاز» نظر خود را درباره این کشور به ظاهر مستقل اینگونه بیان کرد: «استقلال خطه موسوم به آذربایجان در کنار گرجستان و ارمنستان به‌خودی خود از لحاظ منافع ایران زیایی ندارد، بلکه اگر واقعا یک امارت یا دولت مستقل به تمام معنی که به ساز هیچ یک از دول خارجه نرقصد در آن سرزمین که یک وقتی از قلمرو سلاطین و جزء مملکت ما بود به عمل آید، چون در منافع اقتصادی و تمدن با ایران بیشتر از هر مملکت خارجی مربوط هستند و نیز ما را از مملکت قزاق و قشون سرخ جدا می‌کند، اسباب خوشوقتی ماست. لیکن شرط اولش آن است که آن مملکت واقعا مستقل باشد و نه تنها در سیاست، بلکه در روح نیز و یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نباشد که در جسم آن روح دیگری کند و صدای دیگری از گلوئی او بیرون بیاید. اولین آثار این مملکت یعنی قفقاز که مردم را در باب این نوع از استقلال به شک انداخته و آن چنان بود که همه لغات موسوسه‌ها را کنار گذاشته و اسم یک ایالت ایران را برای تسمیه مملکت جدید انتخاب کرده و آن را «آذربایجان» نامیدند. این فقره بلاشک اثر یک سوء نیت و بلکه سوء قصد بود از طرف معلمین عثمانی این مملکت که مشاق و استاد موسیقی سیاست و اداره آن شده بودند. این دسته خام خیال همان بلندپروازی‌ها و مایخ‌خوهای موهومی را که اسباب قزاقان و ملکه خودشان شد در قفقاز و مغاورا خزر و قران وظ و تبلیغ می‌کنند.»

سید حسن تقی‌زاده، از رهبران انقلاب جنبش مشروطه ایران و از شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران معاصر که نخستین نماینده مردم تبریز در مجلس شورای ملی بود و صاحب صدها مقاله علمی و فرهنگی است و از بنیانگذاران مجله کاوه بر برلین بود و با ایرانشناسان بزرگ جهان هم چون ادوارد براون، محمد قزوینی و ابراهیم پورداود همکار بود. تقی‌زاده که از دوستان نزدیک محمدامین رسول‌زاده نخستین رئیس جمهوری آذربایجان و برخی دیگر از رهبران پانترکیسم در استانبول بود به خوبی در جریان ایجاد پانترکیسم در عثمانی با آن آشنا شد و خلاصه نظرش درباره این عقیده را اینچنین بیان کرده است: «افرادی که به عقیده عجیب ابراهیم قزوینی اعتقاد دارند... شاید آگاه نباشند از اینکه این عقیده عجیب و مضحک لزوم احیای شاهنشاهی چنگیز و توره نمول از هرگونه ناصی و مبالغه در عدد و کمالات مفاخر تاریخی قوم ترک به حد هذیان که مبنی بر انکار تمام روایات تاریخ و تحریف حقایق مسلمه بود، بیشتر ناشی از یک کتاب قصه‌ماندنی بود که یک یهودی فرانسوی آن را تالیف کرده و اوایل انقلاب مشروطیت عثمانی به ترکی ترجمه شده است... عامه مردم بدبخت عثمانی خواص کم‌عمق و مفاخرجوی آنها نیز با اعتماد به اینکه آقای لئون کاهون از علما و فلاسفه و محققین به نام اروپاست، در هر موردی به حرف‌های او استناد و استدلال و مبالغات او را هضم کردند و بدین طریق عقیده به علو منزلت او و توراتی مانند اندرآسی وایلی انتشار یافت و به فقاهت و به کرامت نیز سرایت کرد.»

نام و آوازه تقی رفعت بیشتر با گرایش‌های ادبی وی شناخته شده است، شیوه‌های جدید او در شعر، نثر، اغانی در کتب تاریخ ادبی مورد بحث قرار می‌گیرد اما تجربه روزنامه‌نگاری و فعالیت‌های سیاسی اش، از آنجایی که با تلخی و شکست روبرو شده، معمولاً فراموش شده یا ذکر نمی‌شود.

تقی رفعت از نزدیکان شیخ محمد خیابانی در قیام آزادستان بود. یعنی زمانی که حکومت مسالوات در باکو، نام ایالت آذربایجان را از ایران درزیده و پس از پایان جنگ جهانی و برز بین فروپاشی امپراطوری روسیه تزاری و تثبیت انقلاب بلشویکی، حکومتی مستعجل زیر سایه عثمانی و سپس بریتانیا تشکیل داده بود. (در عمل تحت قیمومیت بریتانیا) در این دوران شیخ محمد خیابانی، با آگاهی از نیت شوم مسالواتی ها، نام آذربایجان را موقوفه آزادستان تغییر داد و ترتیبات جدیدی اتخاذ نمود.

از سوی دیگر، نیروهای اشغالگر عثمانی، اقدام به اشغال غرب ایران و از جمله ارومیه و تبریز کردند. آنها شیخ محمد خیابانی را به دلیل مخالفت با عثمانی و طرح‌های شوم پان ترک‌پرستی چه در قفقاز و چه در آناتولی و چه در خود ایران، دستگیر و روزنامه معروف «تجدد» را تعطیل و خود شیخ را به قاصص تعبد کردند!

در این میان یکی از اعضای شعبه ابالتی حزب دموکرات ایران یعنی تقی رفعت به همکاران و نیروهای اشغالگر روی آورد. بلافاصله تشکیلات مخصوصه (سنگاه اطلاعاتی عثمانی) او را جلب و زمینه‌های انتشار نشریه‌ای به نام آزادباگان را به جای جریده شریفه «تجدد» فراهم کرد. آزادباگان در حقیقت ناشر افکار عثمانی بود و به صورت مرتب منافع آنها را ترویج می‌کرد. تقی رفعت یکی از اولین روزنامه‌نگاران و روشنفکران ایرانی بود که با نیروهای اشغالگر اجنبی همکاری و به مراد خود یعنی شیخ محمد خیابانی خیانت کرد. البته همکاران را بیگانگان در جمعه‌ای و بین اهالی قلم ممکن است اما «همکاری با بیگانه‌های اشغالگر» بر علیه دولت و ملت خودی در کشور یکی خیانت ناخوشدنی است. گرایش تقی رفعت به عثمانی‌ها به قدری بود که قیافه و آرایش ظاهری خود را شبیه آن‌ها می‌کرد و حتی به تقلید از عثمانی‌ها کلاه بر سر می‌گذاشت. وی اولین نمونه از گونه روزنامه‌نگاران پر اعدا و قدرت طلب بود که حاضر شد همه ارزش‌های انسانی، ملی و دینی خود را زیر پا بگذارد و فنون فروشی به قوای اجنبی را به جان بخرد. یاس و خودکشی رفعت پس از خروج عثمانی از ایران و تنها گذشتن وی، آخرین راه حل او برای خروج از این بیست سیاسی بود.